



پیام بریج

بیست و ششمین سال

جولای - اگست ۲۰۰۸

شماره ۳۰۲-۳۰۳

با تشکر از جناب آقای دکتر امین جدآب در ارسال این عکس و اشعار و دیگر مطالبی که مرحمت کردند و هم چنین با سپاس از سرکار خانم طاهره علایی (جدآب) که به یاد مجله پیام بدیع هستند.



پیام بدیع

سال بیست و ششم
شماره‌های ۳۰۲-۳۰۳

سال ۱۶۵ بدیع
۱۳۸۷ شمسی

اگست - جولای
۲۰۰۸

صفحه	عنوان
۱	لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
۲	ترجمه پیام های بیت العدل اعظم الهی
۱۲	خدا
۱۳	ظهور حضرت بهاء الله
۱۸	در باره دودمان حضرت بهاء الله
۲۰	حضرت شوقی افندی
۲۳	شعر (دلبر رحمانی)
۲۴	شهادت حضرت اعلی
۳۲	ملکوت الله
۳۵	تساوی حقوق نساء و رجال
۴۰	رشحی از الطاف الهیه
۴۲	پژوهشی پیرامون صهیونیسم با آئین بهائی
۴۹	بغداد به روایت تاریخ
۵۶	سیر موسیقی در ایران
۵۸	فلسفه اعداد و حرمت تقدیس اعداد
۶۱	بیمارستان و زایشگاه میثاقیه
۶۵	نخستین ها (حدیقه)
۶۷	یادی از گذشته های خوش
۶۹	چگونه بهائی شدم
۷۱	از عالم خاک به جهان پاک
۷۴	عکسهای مربوط به حدیقه

ارسالی جناب میناق معانی

هوالبهی

نیرا نوری بر افشان نوائی بر انگیز علمی بر افراز و چتری بلند
کن و طبلی زن و کوسی بگوب و نوائی بنواز زیرا الحمدلله در تحت
لحاظ عنایت جمال ابهائی و در زیر خیمه موهبت حضرت کبریا
در افق تبلیغ نیری و در مشرق توحید پرتوی منیر تشنگان را
آب زلالی و خفتگان را صلاهی انتباه، سر مستان را صهبای نشاطی
و بها پرستان را علت انبساط، جناب هدایت را هدایت نمودی و
از حسیض غفلت ربودی ملاحظه کن که در ریاض توحید چه
نهالی نشاندی که ثمره اش استدعای این نامه مختصر شد هر
جند مختصر است ولی گنج اسرار و طلسم اعظم است و عبودیت
آستان.

والبها، علیک

هوالله

بواسطه هدایت الله خان. تربت

جناب نیر علیه بهاءالله

توجه

۹ جولای روز شهادت حضرت ربّ اعلی از ایام محرّمه

ترجمه پیام بیت العدل اعظم الهی

خطاب به بهائیان جهان

رضوان ۱۶۵ بدیع (۲۰۰۸ میلادی)

[این ترجمه در دفتر محفل ملی بهائیان آمریکا به انجام رسیده و عبارات مندرج در پراکنش جهت سهولت خواندن درج شده]

دوستان عزیز و محبوب

هزاران هزار تن از یاران که کثرت و تنوعشان بر تمامی خانواده انسانی شمول می یابد، در محیطی جدی و در عین حال جانفزا دست اندر کارند و مطالعه بقاعده (Systematic) کلمه خلاقه الهیه اشتغال دارند. در عین تلاش برای بهره گیری از بصیرت و تجربتی که تاکنون از طریق اقدام و عمل و تأمل و مشورت به دست آمده، مشاهده می نمایند که ظرفیت و قابلیتشان جهت خدمت به امر الهی به مرحله جدیدی ارتقا یافته است. برای بر آوردن آرزوی دل و جان مردمان که با آفریدگار خود به راز و نیاز پردازند. اقداماتی جمعی جهت دعا و مناجات در محیط های گوناگون صورت می دهند و [خودنیز] در تلاوت دعا به آنان می پیوندند: حسیات روحانی را بیدار می سازند و نمونه ای از زندگی ارائه می دهند که به لحاظ خصلت عبادیش امتیاز یافته است. هنگامی که به منازل یک دیگر می روند با خانواده ها و دوستان و آشنایان دیدار می کنند. به عرصه گفتگو در باره مفاهیم روحانی وارد می شوند: بر آگاهیشان درباره امر مبارک می افزایند: پیام حضرت بهاء الله را ابلاغ می دارند و از شمار روز افزونی [متحرکان حقیقت] دعوت می کنند که به این طرح عظیم روحانی پیوندند. نسبت به امیدها و آرزوهای کودکان جهان و نیازشان به تربیت روحانی آگاهی دارند. و بنا بر این، دامنه مساعی خود را گسترده تر می سازند تا گروه های روز افزون شرکت کننده را در کلاس هایی

وارد نمایند که [خود] به صورت مراکز جوانان در می آیند و [در نتیجه] اساس امر مبارک را در جامعه خارج استحکام می بخشند. به مساعدت نو جوانان بر می خیزند که در یکی از مراحل خطیر زندگی خود به ساحل نجات رسند و توان آن یابند که قوای خویش را مصروف پیشرفت مدنیت سازند. با داشتن منابع انسانی بیشتر، شمار فزاینده ای از آنان قادرند ایمان خود را [عملاً] از طریق افزایش مساعی مربوط به [رفع] حوائج عالم انسانی در ابعاد مادی و روحانی آن، به منصفه ظهور نشانند. در رضوان امسال، هنگامی که به پیشرفت جامعه جهانی بهائی نظر افکنیم، این است چشم اندازی که در برابر ما گشوده است.

این جمع در موارد گوناگون خاطر نشان ساخته است که هدف این سلسله نقشه های جهانی، که عالم بهائی را به برگزاری مراسم بزرگداشت صدمین سال عصر تکوین در سال ۲۰۲۱ می رساند، از طریق پیشرفت محسوس در فعالیت و تحول افراد احباء مؤسسات امری و جامعه بهائی تحقق خواهد یافت. در این مرحله میانی نقشه، یعنی آنچه نمودار یک ربع قرن تلاش و تقلا بی وقفه متمرکز خواهد بود، شواهد وجود قابلیت های بیشتر در هر گوشه ای به چشم می خورد. آنچه بخصوص حائز اهمیت است، تأثیر شدید تحرکی است که از تعامل میان سه عامل اصلی نقشه - افراد، جامعه و مؤسسات - مایه می گیرد. مؤسسات امری در عرصه ملی و محلی با وضوحی بیشتر در می یابند که چگونه می توان وضعی ایجاد نمود که تعداد روز افزونی از احباء بتوانند نیروهای روحانی خود را در تعقیب هدفی مشترک به ظهور رسانند و فعلیت بخشند. جامعه بهائی هر چه بیشتر نقش محیطی را ایفاء می کند که در آن مساعی فردی یاران و اقدامات جمعی آنان به وساطت مؤسسه آموزشی، جهت حصول پیشرفت [امر مبارک] سبب تکمیل یکدیگر می گردند. جنب و جوشی که جامعه امری به منصفه ظهور

می نشانند و وحدت نظری که مساعی جامعه را به عرصه عمل می کشاند، افرادی از همه طبقات را که مشتاقند وقت و نیروی خود را صرف سعادت عالم انسانی سازند، در صفوف رو به خود در می آورد. اکنون این نکته آشکار است که ابواب جامعه بهائی برای هر فرد مقبلی که مایل به دریافت روزی آسمانی از خوان گسترده امر حضرت بها، الله باشد، گشوده تر گردیده است. برای اثبات اثر بخشی تعامل در میان سه عامل اصلی نقشه هیچ شاهدی متین تر از سرعت چشمگیری که سال گذشته در آهنگ تبلیغ [امرالله] شاهد آن بودیم، وجود ندارد. پیشرفتی که در فرایند دخول افواج مردم در ظل امر مبارک حاصل گردیده، به راستی حائز اهمیتی شایان بود.

در عرصه این تعاملات بیشتر، اقدام و ابتکار فردی نیز بیش از پیش مؤثر گردیده است. این مشتاقان در پیام های پیشین به جهش و جنبشی که فرایند مؤسسه آموزشی در اقدام و ابتکار افراد احباء پدید می آورد، اشاره نموده اند. احبای الهی در هر یک از قارات جهان دست اندر کار مطالعه آثار مبارکه اند [با توجه] به این هدف ساده که بیاموزند چگونه می توان تعالیم مبارک را در زمینه رشد امر الهی به کار گرفت. تعداد معتابیهی از دوستان، مسئولیت نشاط روحانی جوامع خود را بر عهده گرفته اند و با شور و شوق به اجرای خدماتی می پردازند که شایسته نمونه رشد سالم باشد. آنجا که [یاران] در میدان پای فشرده و در عرصه یادگیری تواضع ورزیده اند، شجاعت و حکمت، و غیرت و معرفت، اشتیاق و درایت، عزم جزم و توکلشان به خدا، دست به دست هم داده، و بدین ترتیب یکدیگر را تقویت کرده اند. هنگامیکه پیام حضرت بها، الله را ابلاغ کرده و حقایق آن را بیان نموده اند، این کلمات حضرت ولی امرالله را به گوش جان شنیده اند که در باره حقیقتی که اقامه می کنند نه باید «درنگ» نمایند و نه به «لغزش» افتند، راجع به آن نه باید «بیش از حد تأکید» کنند و نه از اهمیتش «بکاهند» هم چنین باید نه «متعصب» باشند نه «آزادی خواه»

افراطی. در اثر تداوم در تبلیغ، ظرفیت و توان خود را برای تعیین این نکته افزوده اند که آیا قابلیت پذیرش مبتدی ایجاب می کند که «محتاط» باشند یا «متهور»، «سریع عمل کنند» یا کمی «درنگ نمایند»، و روشی که برای تبلیغ استفاده می کنند، «مستقیم» باشد یا «غیر مستقیم».

آنچه همچنان سبب دلگرمی این مشتاقان می گردد میزان دقت و نظم و ترتیبی است که در اقدام و ابتکار فردی نهفته است. جوامع امری در چهار گوشه جهان به تدریج درسهایی را که از روشهای منظم و بقاعده آموخته اند، نهادینه می کنند. همچنین چارچوب عملی که در سلسله نقشه های فعلی معین شده، به مجاهدات احباء انسجام می بخشد و آن را انعطاف پذیر می سازد که فرصت های موجود را غنیمت شمارند و به ایجاد ارتباط [با مردم] پردازند و مفهوم رشد بقاعده را فعلیت و واقعیت بخشند. کوتاه سخن اینکه چارچوب عمل به قوای جمعی یاران شکل دهد.

قلوب این مشتاقان با بررسی آنچه تا کنون در سراسر جهان صورت گرفته، آکنده از تحسین و ستایش خاصی برای بهائیان ایران می شود که تحت اوضاعی بس ناگوار، با شجاعت به پا خاسته و به تقدیم خدمت به اهالی کشور خود پرداخته اند و قوای خود را، علی رغم محدودیت امکانات، مصروف احیاء آن کشور نیک اختر ساخته اند. به جهت محدودیت هایی که بر اداره جامعه بهائی در ایران نحمیل گردیده. احبای ایران با اتکاء بر اقدامات فردی به آشنا ساختن هموطنان خود با تعالیم حضرت بهاء الله پرداخته و با آنان در باره پیام نجات بخش آن حضرت، مستقیماً به مذاکره مشغول شده اند. در سبیل یاران راستان ایران از افراد روشن ضمیر، نه تنها حمایت بی سابقه دیده اند بلکه میزان پذیرا بودن ایرانیان را بسی بیش از آنچه در تصور خود ممکن می پنداشتند، یافته اند.

هر یک از پیروان حضرت بهاء الله که از نیروهای اتحاد و ائتلاف و قوای

تلاشی و فرو پاشی که در جامعه امروز عمل می کند، آگاه باشد رابطه میان افزایش میزان اقبال مردم نسبت به امرالله را در سراسر جهان، [از یک سو] و کاستی های نظام جهانی را، [از سوی دیگر] مشاهده می نماید. یقین است که این اقبال، با افزایش رنج و عذاب در عالم انسانی تزايد خواهد یافت. اما در اینجا از خطا بر حذر باید بود: ساختن قابلیت و ظرفیت که در پاسخ به این اقبال (پذیرا بودن) فزاینده ایجاد گردیده، هنوز در مراحل اولیه خود قرار دارد. در سالهای آینده عظمت مقتضیات جهانی که در نابسامانی بسر می برد، این ظرفیت را به محک امتحان خواهد کشید. عالم انسانی را قوای سرکوب و ستم و ضیق و تنگی مضروب ساخته، خواه این قوا از ژرفای تعصبات دینی مایه گرفته یا از فراز ماده پرستی لجام گسیخته فرود آمده باشد. اهل بهاء می توانند علل این ابتلا، را تشخیص دهند و بدان پی ببرند. حضرت بهاء، الله می فرمایند: «حال کدام ضیق و تنگی است که از ید از مراتب مذکور باشد که اگر نفسی طلب حقی و یا معرفتی نماید، نمی داند نزد کدام رود و از که جويا شود». دیگر زمانی برای هدر دادن باقی نمانده است. سه عامل اصلی نقشه باید در زمینه فعالیت و توسعه به پیشرفت پیوسته و مداوم دست یابند.

حضرت عبد البهاء می فرمایند: «دو ندای فلاح و نجاج از اوج سعادت عالم انسانی بلند است.... یکی ندای مدنیت و ترقیات عالم طبیعت است که تعلق به جهان ناسوت دارد.... آن قوانین و نظامات و علوم و معارف ما به الترقی عالم بشر است... و ندای دیگر، ندای جانفزای الهی است... که کافل عزت ابدی و سعادت سرمدی و نورانیست عالم انسانی... است» به فرموده حضرت مولی الوری این ندای دیگر «اس اساس آن تعالیم و وصایای ربّانی و نصایح و انجذابات وجدانی است که تعلق به عالم اخلاق دارد و مانند سراج مشکلات و زجاج حقایق انسانیه را روشن و منور فرماید و قوه نافذهاش

کلمة الله است». حال آن عزیزان با مداومت در مجاهدت در محدوده های (clusters) خویش، هر چه بیشتر به زندگی جامعه پیرامون خود جلب گردیده و در نتیجه به چالش کشیده خواهند شد که فرایند آموزش بقاعده را - که دست اندر کار آنند گسترش دهند تا طیف رو به رشدی از مساعی انسانی را در بر گیرد. لازم است آن عزیزان در شیوه‌ای که اتخاذ می کنند و روشی که اختیار می نمایند و در ابزاری که به کار می برند، همان درجه از انسجام را که در نمونه های رشد در حال حاضر دیده می شود، منظور دارند. در محدوده‌ها، پیوستگی و مداومت در رشد. بستگی به صفات و کیفیاتی دارد که خدمات آن یاران را به مردمان جهان، ممتاز می سازد. افکار و اعمال آن عزیزان باید چنان خالی از شائبه تعصب، اعم از نژادی، دینی، اقتصادی، ملی، قومی، طبقاتی یا فرهنگی باشد که حتی بیگانگان نیز بتوانند در آن دوستان راستان، یارانی مهربان سراغ کنند. میزان علو شأن و فضیلت آن عزیزان را باید چنان متعالی و حیاتشان چنان خالص و منزّه [از شوائب] باشد که تأثیر روحانی که می بخشند، در وجدان جامعه خارج نفوذ و رسوخ کند. تنها هنگامی که آن یاران راستی و درستی مذکور در آثار مبارک که را در خود به منصفه ظهور بنشانند، خواهند توانست در برابر انواع و اقسام موارد بی - شمار فسادپنهان و آشکاری که در جوار حیات جامعه انسانی رخنه کرده مقاومت نمایند. تنها هنگامی که شرافت و اصالت هر فرد انسان - جدا از ثروت و فقر وی - مطمئن نظر باشد می توان مدافع امر عدالت بود. هر قدر اصول مشورت بهائی حاکم بر اداره مؤسسات یاران باشد به همان میزان انبوهی از خیل انسان ها خواهند توانست در پناه جامعه بهائی مأمّن یابند.

ای یاران عزیز، همچنان که به پیش می تازید به یقین بدانید که ملاء اعلی جنود خود را مهیا نموده که به مساعدت و نصرت اهل بهاء بشتابند. ادعیه پیوسته این مشتاقان بدرقه راهتان. باتحیات ابدع ابهی - بیت العدل اعظم

پیام بیت العدل اعظم الهی

مورخ ۱۶ شهرالنور ۱۶۵ بدیع (جون ۲۰۰۸)

احبای ممتحن مقدس ایران ملاحظه فرمایند
دوستان عزیز و محبوب

در پیام مورخ ۳ جون ۲۰۰۸ ضمن اظهار قدردانی از شجاعت و استقامتی که در مقابله با بحران های اخیر نشان داده اید، یاد آور شدیم که هم خود را بر این بگمارید که سبب خیر و منفعت اطرافیان خود باشید و در باره آنچه که مشغله ذهنی هم وطنان ارجمندان است با آنان به مذاکره و تبادل نظر پردازید. بطور قطع مسائل گوناگونی فکر مردم آن سر زمین را که برای پیشرفت و ترقی ایران می کوشند به خود مشغول داشته است و بدون شک یکی از اساسی ترین آنها نیاز مبرم به رفع موانع پیشرفت زنان در جامعه می باشد.

تساوی حقوق زن و مرد برای شما امری ساخته و پرداخته دنیای غرب نیست بلکه حقیقتی روحانی و همگانی و جنبه ای از ماهیت نوع انسان است که صد و پنجاه سال پیش حضرت بهاء الله آن را در وطن خویش، ایران، تعلیم فرمودند. احترام به حقوق زنان و پذیرفتن برابری آن با حقوق مردان از مستلزمات عدالت اجتماعی و موجب تقویت و استحکام زندگی خانوادگی است و با متعالی ترین مراتب تنزیه و تقدیس هماهنگ می باشد. رفع موانع ترقی اجتماعی زنان شرطی اساسی برای احیاء اعتلای هر ملت، و رکنی از ارکان صلح عمومی و عاملی بنیادی برای پیشرفت تمدن بشری است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «عالم انسانی را دو بال است یک بال رجال و یک بال نساء تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء، متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجات چنانکه باید و شاید ممتنع و محال.»

شما عزیزان برای کمک به پیشبرد این اصل مهم موفقیتی خاص و متناسب

دارید. طاهره، آن شیر زن بی مثل تاریخ ایران، در سال ۱۲۷۷ شمسی، زمانی که فعالیت های مربوط به بهبود اوضاع اجتماعی زنان در بعضی از نقاط عالم تازه در حال نضج گرفتن بود. شجاعانه به دفاع از آزادی زنان قیام نمود.

از همان زمان. شما نسل های پیاپی فرزندان خود را اعم از پسر و دختر با این فکر تربیت کرده اید که چگونه این اصل اساسی بهائی را قدر بدانند و در همه جوانب زندگی خود نمایان سازند. در سال ۱۲۹۰ شمسی، یعنی نزدیک به یک صد سال پیش، به تأسیس مدرسه دخترانه تربیت در طهران موفق شدید و با تشویق روشن فکری و فراهم آوردن آموزش و پرورش برای دختران از هر طبقه اجتماعی، اثری مثبت و همیشگی بر جامعه باقی گذاشتید. زنان بهائی در نیم قرن گذشته پا به پای مردان در اداره امور جامعه بهائی در سطوح محلی، منطقه ای و ملی با موفقیت کامل شرکت کرده اند. دیر زمانی است که به ریشه کن کردن بی سوادی در بین زنان زیر چهل سال جامعه خود موفق شده اید.

ولی شما کاملاً آگاهید که نمی توانید به دست آوردهای گذشته خود در این زمینه قانع باشید بلکه باید برای غلبه یافتن بر آن سنن فرهنگی که پیشرفت زنان را محدود می سازد همچنان به مساعی خود ادامه دهید. دست یابی کامل به هدف تساوی واقعی بین زن و مرد کار آسانی نیست و تقلیب و تغییر و تحولات همه جانبه لازم، هم برای مردان و هم برای زنان، امری بس دشوار است. بنا بر این صمیمانه توصیه می نمایم که برای درک بیشتر و عمیق تر این اصل مهم به کوشش های خود ادامه دهید و سعی نمائید که آن را در زندگی خانوادگی و در حیات جامعه خود بیش از پیش منعکس سازید. به علاوه با استفاده از تجربیات خود، با دوستان و همسایگان و همکاران خویش در باره چالش ها و راه حل های مؤثر در این مورد به گفت و گو پردازید و در پروژه هایی که چه از طرف دولت و چه از طرف سازمان های مدنی برای

رسیدن به این هدف متعالی انجام گیرد شرکت جوید.

بسیاری از هم وطنان شریف تان خواهان تحقق این اصل عمومی انسانی یعنی تساوی حقوق زن و مرد هستند و بدون شک از همراهی شما در فرآیند یاد گیری گام به گام برای رفع کلیه موانع موجود و تواندهی به زنان ایران برای مشارکت متساوی آنان در جمیع شئون و مجهودات بشری استقبال خواهند نمود دعای قلبی این جمع در این میدان مهم خدمت رفیق شماست.

با تحیات ابدع ابهی

بیت العدل اعظم

ارسالی منیژه (نینا) مودت

(قسمتی از ترجمه پیام ژانویه ۱۹۸۲ بیت العدل اعظم خطاب به بهائیان عالم)

«... فی الحقیقه این موج جدید بلایا و تضییقاتی که مهد امرالله را در برگرفته می توان تو فیقی اجباری دانست، یعنی «عنایتی» که «بلا» یش را طبق معمول، جامعه محبوب احبای ایران قهرمانانه پذیرا شده اند. این حوادث را می توان حرکت اخیر در نقشه عظیمه الهی دانست و نفعه دیگری محسوب داشت که در صور الهی جهت بیداری غافلان از خواب غفلت دمیده می شود و فرصتی طلایی برای احباء بشمار آورده که بار دیگر وحدت و یگانگی خود را در مقابل دیدگان جهان مردد و شکاک و رو به زوال عرضه کنند و پیام حضرت بهاءالله را با قوت تمام به وضع و شریف، یکسان، اعلان نمایند...»

ارسالی منیژه مودت (نینا)

از (پیام دوم ژانویه ۱۹۸۵ بیت العدل اعظم خطاب به بهائیان ایرانی مقیم ممالک و دیار سائره در جمیع اقطار عالم)

گمان مبرید که آنچه در این زمان در چهار گوشه جهان از جمله کشور مقدس ایران واقع گشته و می شود، وقایعی تصادفی و منفرد و بی نتیجه و مقصد است. به فرموده مولای عزیز «ید غیبی در کار است و انقلابات ارض مقدمه اعلان شریعت پروردگار» بلی این همه از تصرفات خفیه امر اعظم است که ارکان عالم را متزلزل نموده و جهانیان را که از باده غفلت و غرور مست و مخمورند منصعق و مرتعش ساخته است.....

در چنین حال پر و بالی که اهل عالم پریشان و دانایان امم در چاره آلام جهان حیرانند، اهل بهاء، به برکت و هدایت آثار مقدسه یقین دارند که این وقایع مدهشه را هر یک علتی و معنایی و نتیجه ای است و کل از وسایل ضروریه استقرار مشیت غالبه الهیه در جهان محسوب. یعنی از یک طرف، تازیانه خشم و قهر الهی در کار است تا کاروان گریخته و از هم گسیخته عالم انسانی را خواه و ناخواه به سر منزل مقصود براند و بتازاند؛ از طرف دیگر، مشتی ضعفاء را در ظل هدایت و عنایت خویش تربیت فرموده تا در این دوره تحول و عصر تکوین در میان طوفانهای سهمگین به ساختن حصنی حصین که بالمآل منزلگاه و پناه آن قافله گمگشته است همچنان مشغول باشد. لهذا، یاران الهی که چنان منظر وسیع و خطیر و دلگشایی در مقابل خویش دارند، البته از آنچه پیش آید پریشان خاطر نشوند، از نهیب حادثه نهراسند، در هنگام بروز انقلاب در اضطراب و التهاب نیفتند و آنی از اجرای وظایف مقدسه خویش باز نمانند.

جناب دکتر م - مشرف زاده

خدا

صفاتی را که به خدا نسبت می دهیم ساخته ذهن ما است نه حقیقت: ما می گوئیم خدا داناست. خدا بالاتر از آن است که دانا باشد. ما می گوئیم خدا تواناست. خدا والاتر از آن است که توانا باشد. ما می گوئیم خدا بینا است. بینائی و چشم را در پیشگاه او راهی نیست. ما می گوئیم خدا شنوا است او منزّه از شنوایی است آنچه را که ما با او نسبت می دهیم ساخته دانش اندک و محدود ما است و بدیهی است که این دانش اندک در پیشگاه مقدّس او کمال نادانی است. ما هر چیزی را نسبت بخود می سنجیم و قضاوتمان در حدود میزان سنجشی است که در اختیار داریم مثلاً می بینیم که مردم هر کدام کم و بیش عقل دارند و می دانیم که همه چیز صادر از خداست پس می گوئیم که خداوند عاقل است و حال آن که این تعریف ها نسبی و ناقص است و خداوند منزّه از این صفات است.

بعبارت دیگر ما چون در خودمان ضعف می بینیم می گوئیم خداوند قادر است چون در خودمان جهل و نادانی مشاهده می کنیم می گوئیم خداوند دانا است و حال آنکه او از همه این نام ها و تعریف ها مبراً و منزّه است بطوریکه می توان گفت توحید و خدا شناسی حقیقی آلوده نکردن نام خداوند باین صفات است. حضرت بهاء الله می فرماید:

« اگر بگویم به بَصَر در آئی بَصَر خود را نبیند چگونه تو را بیند و اگر بگویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلی در خود نشده چگونه تو را عارف شود و اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده ای و اگر گویم غیر معروفی تو مشهود تر از آئی که مستور و غیر معروف مانی شهادت می دهم که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدّس بوده و بساط اجلال آنست از ادراک ماسوی منزّه خواهد بود. به کینونت خود معروفی و به

بقیه در صفحه ۳۲

جناب محمد علی فیضی اعلیٰ الله مقامه

ارسالی دکتر هوشنگ معانی

ادامه مطالب پیشین

ظهور حضرت بهاء الله

اجتماع اصحاب در بدشت و حضور حضرت بهاء الله در آن جمع بیش از پیش شخصیت ممتاز آن حضرت را واضح و آشکار نمود و در آن جمع که کلاً ۸۱ هشتاد و یک نفر بودند و مدت بیست و دو روز همه میهمان حضرت بهاء الله بودند بر گذار شد در آن جمع تدریجاً عادات و رسوم تقلیدی قبل زائل گردید و هر یک به نام جدیدی که از قلم اعلیٰ نازل و بطور قرعه برداشته بودند نامیده شدند و آن حضرت را از آن به بعد به نام اعظم بهاء معروف و مشهور شدند و جناب ملا محمد علی بلقب قدّوس و جناب قره العین به نام طاهره شهرت یافتند و لوح مخصوصی از جانب حضرت باب به نام هر یک بلقب جدیدی که معروف شدند نازل شد و در آن جمع بود که روزی جناب طاهره با نهایت سکون و وقار بدون حجاب بطرف آن جمع پیش آمد به تلویح و اشاره می رسانید که دور قدیم منتهی و عصر جدیدی ظاهر شده و چون در باره آن جناب حضور حضرت باب عرض کردند جواب فرمودند من چه گویم در باره کسی که لسان عظمت او را طاهره نامیده و اشاراتی راجع بر ترک رسوم قبلیّه و تجدید فرائض و احکام فرمودند و پس از آن بطرف نیالا و مازندران و قلعه شیخ طبرسی تشریف برده و امر فرمودند جناب قدّوس را از منزل مجتهدی که در منزل او محبوس بودند اصحاب بقلعه بیاورند و امر مبارک اجرا گردیده جناب قدّوس وارد قلعه طبرسی شدند.

در ماه محرّم از سنه ۱۲۶۵ هجری که کار نزاع و جدال اردوی دولتی و اصحاب قلعه رو به شدت گذاشت و دهان جناب قدّوس در اثر اصابت گلوله مجروح گردیده بود. حضرت بهاء الله از نور باتفاق عده ای از اصحاب بسمت قلعه حرکت فرمودند در آمل گرفتار مستحفظین اطراف که بر راه ها گماشته

بودند و آنها را نزد حکومت آمل بردند محمد تقی خان که نیابت حکومت را داشت چون آن حضرت را دید شناخت و از این عمل پشیمان گشته همه را بعمارت خود برده محافظت نمود ولی شدت اصرار و ابرام ملاها و سادات سبب شد که روزی آن حضرت و همراهان را بجهت گفتگو و مباحثه با علماء در مسجد حاضر نماید در آن روز چند نفر از اهالی مجتمع گردیده و مقصودشان بلوای عام بود که آن حضرت را شهید نمایند لوحی از الواح حضرت نقطه اولی را از جیب ملا باقر بیرون آوردند در آن لوح یک فقره از بیانات حضرت امیر المؤمنان علی علیه السلام بود که می فرماید:

(محوالموهریم و صحوالمعلوم) ملا علی جان یکی از علمای آمل بود صدا را بخنده بلند کرد و گفت فضیلت باب معلوم شد کسیکه صحو را با صاد بنویسد دیگر مرتبه علمیش معلوم است صحو باید به سین نوشته شود باب غلط نوشته جمال مبارک فرمودند: جناب آخوند شما خطا کردید و نفهمیدید این عبارت کلام حضرت امیر مؤمنان است در جواب کمیل بن ریاز نخعی در وقتی که از حقیقت سؤال می نماید چند فقره جواب می فرمایند در هر مرتبه عرض می کند زنی بیانا تا اینکه می فرماید محوالموهوم و صحوالمعلوم این کلمه صحو بصاد بمعنی هوشیاری است و سهو بسین فراموشی و غفلت است شما سهو نموده غفلت گردید و محض تشقی قلوب علما امر داد جمال مبارک را چوب بستند بقدری زدند که از پای مبارک خون جاری شد و بعد آن حضرت را بسرعت تمام بردند بزور بخانه حاکم و مردم را ممانعت نمودند و این تدبیر حاکم سبب شد که علما نتوانستند جمال مبارک را آن روز بقتل برسانند. بعد از چند روز دیگر جمال مبارک به طرف طهران توجه نمودند و در اوائل ماه شعبان سال ۱۲۶۷ از طهران به کربلا عزیمت فرمودند و این مسافرت بنا به تقاضای میرزا تقی خان امیر کبیر واقع شد و در آنجا عده ای از اصحاب مؤمنین به حضرت اعلی توفیق زیارت حاصل نمودند و

مدت یک سال در عتبات توقف فرموده تا اینکه به طهران معاودت فرمودند، و چندی نگذشت که حادثه رمی شاه واقع گردید و عده‌ای گرفتار گشته و قریب هشتاد و یک نفر از اصحاب بانواع و اقسام شکنجه و عذاب بقتل رسیدند از آن جمله حضرت بهاء‌الله بودند که از نیاوران گرفتار شده و مدت چهارماه در سیاه چال محبوس بودند (دکتر سلیم که آن حضرت را در سیاه چال زیارت کرده مشاهدات خود را چنین می گوید) در همان نقطه چنین لحظات حساسی روح اعظم الهی بر قلب مصقای مبارک آن حضرت پرتو افکنده و عهد اولای عصر اول دور بدیع منتهی و اسرار سنه تسع که حضرت اعلی در کتاب مستطاب بیان عربی باین نغمه دلکش اهل بیان را متوجه می فرمایند آشکار گردید. تاریخ دقیق نزول وحی در اولین بار معلوم نیست و در آثار آن حضرت نیز تصریح به این موضوع نشده است ولی قدر مسلم این است که دو ماه پس از مسجونیت یعنی ماه محرم از سال ۱۲۶۹ سنه تسع شروع گردیده است.

بنا بر این اولین مرتبه اظهار امر آن حضرت که بطور سری و خفی جهت بعضی خواص اصحاب بود تحقق یافت و نظر به اقداماتی که بعمل آمد شاه از قتل آن حضرت صرف نظر نموده و حکم بر نفی و اخراج ابدی از طهران به عراق عرب صادر نمود و آن حضرت پس از یک ماه مهلت در اواسط زمستان ماه ربیع الثانی از سال ۱۲۶۹ مطابق با ۱۲ ژانویه سال ۱۸۵۳ میلادی در سن ۳۶ سالگی با جمعی از عائله و منتسبین و اطفال خرد سال بمعیت و همراهی مأمورین به عراق عرب حرکت فرمودند و در ماه جمادی الثانی از سال ۱۲۶۹ هجری مطابق با آپریل سال ۱۸۵۳ میلادی به بغداد ورود فرمودند.

و پس از یک سال توقف در بغداد چون بغض و عناد یحیی و اطرافیان او بالا گرفت و بیم فساد کلی می رفت آن حضرت بدون اطلاع احدی ناگهان باتفاق یک نفر از دوستان مخلص و وفادار ابوالقاسم همدانی از بغداد خارج و به محل نامعلومی که بعداً شناخته شد کوه های سلیمانیه است تشریف بردند و مدت ۲ سال طول کشید و پس از دو سال احباء با تضرع و ابتهال رجا و مسئلت نمودند

تا مورد قبول واقع شده به بغداد مراجعت فرمودند و در این مدت مرآشد صوفیه و شاگردان حضور مبارک مشرف شده و استفاده می نمودند و بحسب خواهش آنها معضلات کتاب فتوحات بکبه تألیف شیخ محی الدین عربی را حل می فرمودند بطوریکه باعث تعجب همه گردید به تعریف و تمجید پرداخته مجذوب آن بیان و گفتار شده آن چه می فرمودند با دل و جان می پذیرفتند و قصیده ئی بر ردیف قصیده تائیه ابن الفارض که نزد آنها اهمیت خاصی داشت و کسی تا آن وقت مانند آن نیاورده بود برشته نظم بیاورند لذا دو هزار بیت انشاء فرمودند که یک صد و بیست هفت بیت آن را انتخاب و اجازه انتشار آن را فرمودند که معروف است به قصیده عز و رقائیه.

در مراجعت آن حضرت به بغداد صیت امرالله که در اذهان فراموش شده بود دو مرتبه بلند و از هر سو آثار علو و عظمتش نمایان گشت و نفوس مانند جناب خال اکبر حاج سید محمد دائی حضرت نقطه اولی مشرف شده و لوح خالویه که بعداً به کتاب ایقان نامیده شد بافتخار ایشان نازل گردید. شمس جهان خانم معروف بحاجیه شاهزاده و دختر شاهزاده محمد رضا میرزا که در اشعار خود افسر تخلص می نمود فرزند فتح علی شاه که از شاهزاده خانم های عالمه و فاضله بود و فتنه تخلص می نمود. و از ارادتمندان به جناب طاهر بود مشرف شده ایمان کامل یافت و مقام آن حضرت را قبل از اظهار امر مبارک درک نموده بلقب ورقه الرضوان ملقب و مفتخر گردید و هم چنین اکثر اصحاب بقسمی حرکت نمودند که در نزد اولیای امور بسلامت نفس و سکون قلب و نیت صحیح و اعمال حسنه و حسن آداب مشتهر گشتند و دیری نگذشت که خلوص عقیده و ایمانی اصحاب رو باز دیاد گذاشته و مخصوصاً نفوسی که میدان را خالی دیده بودند مشرف شده و تقاضای عفو و اغماض و توبه و انابه نمودند و بزودی اختلاف مراکز و مقاصد بوحدت وجدان و عقیده مبدل گردید. در این موقع شیخ عبدالحسین طهرانی معروف به شیخ العراقین که بر

حسب دستور دربار ایران بجهت تعمیر بقاع متبرکه به عتبات آمده بود و پیشرفت امرالله را ملاحظه کرد آتش حقد و حسد در درون او بر افروخته گشته بنای مخالفت گذاشت و با میرزا بزرگ خان قونسول ایران همدست شده با ارسال مکاتیب مملو از تهمت و افترا نسبت به حضرت بهاءالله در بار ناصرالدین شاه را بوحشت انداخته و شاه ایران را واداشت که از دربار عثمانی تقاضا نماید که آن حضرت را بمأمورین ایران تسلیم نماید و شاه نیز بوسیله سفیر خود در اسلامبول بسیار کوشش نمود ولی نتوانست سلطان عبدالمجید پادشاه عثمانی را موافق نموده حکمی صادر نماید.

این اخبار که بسمع میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ایران رسید و از نزدیک هم ملاحظه می نمود که چگونه دربار ناصر الدی شاه اقداماتی برای از بین بردن آن حضرت بعمل می آورد، لذا بوسیله میرزا حسین قمی متولی باشی که با ارکان دولتی مرتبط بود و از جمله با میرزا سعید خان مرادوده داشت معروض داشت که خطر شدیدی متوجه آن حضرت است و بهتر آنست که خود را بر کنار بگیریید تا محفوظ بمانید در جواب میرزا حسین متولی قمی که مخاطب این لوح است لوحی عرآکه حاکی از ثبات و استقامت و آرزوی فدا و شهادت در سبیل آلهی و راضی بودن بمقیاس و بلایا جهت اصلاح عالم است از قلم مبارک نازل گردید که معروف است بلوح شکرشکن. و ابتدای آن لوح این بیت از غزل حافظ علیه الرحمه شروع می شود.

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود
و بالاخره علما را با خود متفق ساخت که در کاظمین مجتمع شده و به بلوا و شورش عوام پردازند و جناب شیخ مرتضی انصاری که اعلم علما بود بعنوان ضیافت در آن مجمع دعوت نمود و چون ایشان دانست که مفسود حضرات ایجاد فتنه و فساد است فوراً بر خاسته بعذر عدم اطلاع از کیفیت و صحت و سقم از موضوع خود را بر کنار گرفته به نجف اشرف عزیمت نمود. ادامه دارد

جناب دکتر گیو خاوری
در رابطه با ساسانیان

در باره دودمان حضرت بهاءالله

شاید نخستین کسیکه دودمان موعود کل امم را مورد شناسائی قرار داد و جان خود را بر سر آن نهاد عبدالله شلمغانی شهید بود چنانک گوید:
یا طالباً من بیت هاشمی و جاحداً من بیت کسروی قدغاب فی نسبة اجمی
فی الفارس الحسب الرضی.

یعنی ای کسیکه انتظار داری موعودت از دودمان هاشمی ظاهر شود و منکر ظهور او از خاندان کسروی هستی محققاً او از دودمان ایرانی در فارس با اصل و نسب رضوی پنهانست.

جناب نعیم شاعر شهیر بهائی ابیات مزبور را به ظهور حضرت اعلی از فارس مرتبط دانسته و کلمه رضی را در بیت مزبور معطوف به نام مبارک محمد رضا پدر آن حضرت نموده است.

اما وقتی جناب ابو الفضائل در مورد ابیات شلمغانی از حضور مبارک حضرت عبد البهاء سؤال می کنند آن حضرت در جواب می فرمایند مقصود جمال مبارک است زیرا نسب ایشان به خاندان کسری یعنی انوشیروان می رسد و بطوریکه در تاریخ آمده است قباد فرزند مهتری داشت بنام کروس یا کیوس که بحکومت طبرستان و مازندران و خراسان بر گزیده شد و خاقان ترک را مغلوب کرد و خوارزم را مفتوح ساخت و بعد از پدر با برادرش انوشیروان بجنگید و کشته شد اما اولاد او در آنجا بزیستند.

رضا قلی خان هدایت مؤلف روضة الصفا دارای نژاد نامه ایست که در آن از عائله نوریّه (خاندان حضرت بهاءالله) و نسب آنان سخن گفته و جناب ابو الفضائل که خود شجره نامه جمال مبارک را تنظیم نموده بود بوجود چنین نسب نامه ای در خاندان هدایت پی برده و بآن اشاره نموده که تا

کنون منتشر نشده است تا اینکه در سنوات اخیر فاضل فرزانه جناب مهرباخانی موفق شدند که آن کتاب را از مخبر السطنه از احفاد وی گرفته مطالعه نمایند و قسمتی از آنرا در یکی از تألیفات خود نقل نموده اند در آن نسب نامه شرح حال هفده طبقه از امراء و حکام بعد از اسلام که نسب شان به ساسانیان میرسد آمده و در فصول ۳ - ۱۴ - ۱۵ نیز که مخصوص عائله نوریّه است نسب آنها را به فرزند قباد می رساند (۱).

در کتاب «تاریخ ایران» تألیف مشیرالدوله پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی مورخ شهیر ایرانی نیز آمده است که: «...قباد فوت کرد و در سر تاج بین خسرو (انوشیروان) و کیوس و جام برادران او منازعه در گرفت ولیکن از جهت همراهی مهبود که وزیر بود و سرعت اقدامات خسرو، اورنگ و دیهیم شاهی نصیب خسرو گشت.....» (۲)

اما شلمغانی از مردم شلمغان از قراء واسط از جمله کسانی بود که با حسین بن روح از نواب اربعه.... (۳) مخالفت می کرد و برای امام حسن عسکری فرزندی نمی شناخت و مذهبی در شیعه بوجود آورد بنام شلمغانیه یا یا نراقریّه که در موصل و بغداد طرفدارانی پیدا کرد.... بر اثر سعایت حسین بن روح و دیگران او را به کفر متهم نموده و بدستور خلیفه وقت در سال ۳۲۲ قمری وی را گردن زدند.... (۴)

حضرت عبد البهاء در یکی از الواح در مورد شلمغانی می فرمایند: «ان عبدالله (۵) شلمغانی قد نطق با بدع المعانی و صریح الخبر بظهور النیر الساطع من الافق الایرانی ولكن الظالمین والهزلة والرزلة الخذلة هدر وادمه ونسبوا الیه البهتان العظیم و قتلوه بظلم عظیم....»

مضمون بیان مبارک بفارسی این است که عبدالله شلمغانی به بدیع ترین معانی و بصراحت خبر ظهور خورشید ساطع از افق ایرانی داد ولی ظالمین و اراذل و اوباش خون او را هدر دادند، و بر او بهتان بزرگی (۶) وارد ساختند و او را به ظلمی عظیم به قتل رساندند. ادامه دارد

خاطرات جناب دکتر یوگو جیاگری
ترجمه خانم فریده تمدن (سیاهپوش)
ادامه مطالب پیشین

حضرت شوقی افندی

خواننده بایستی عوامل مختلف فنی را که در انجام توافق در مذاکرات برای حل فاصله و اختلاف سطح ها پیش می‌آید در نظر بگیرد. مشکل دیگری که بایستی حل شود فشار خیلی زیاد لازم بود که بتواند آب را از سطح صفر به سطح ۵۰۰ فیت ببالا ببرد.

آسیاب بادی قدیمی نمی‌توانست این وظیفه را انجام دهد لذا آنرا کنار گذاشته و در عوض یک پمپ پیستونی الکتریکی بکار بردند که آنهم بعداً با یک پمپ الکتریکی دورانی با فشار زیاد تعویض گردید تا بتواند مقدار آب مورد نیاز را به کوه کرمل آورده و احتیاجات حدائق را که مرتباً اضافه می‌شد بر آورده نماید. شیب تند دامنه کوه کرمل با ایجاد تراسها که در اثر پیر کردن دیوارهای حائل با خاک بوجود آمده بود بر طرف شد. اولین تراس وسیع در مقابل مقام اعلی بود که بقسمت شرق و غرب ساختمان توسعه داده شده بود. تراسهای بعدی که در قسمت پشت مرقد مبارک بود بموازات و بهمان طول تراس اول بود. بعضی راهروهای نسبتاً شیب دار و تعدادی از پله‌ها امکان‌گردشی اطراف مقام اعلی را بسهولت می‌داد. حضرت ولی امرالله همان طرح و روش را برای باغهای مرقد متبرکه که در قسمت جنوبی واقع شده بودند و بعداً وقتی طرح باغ دارالاثاربین المللی را نمودند بکار بردند. یک بار از حضرت شوقی افندی سؤال کردم که چرا بعضی از پیاده‌روها اینقدر شیب دارند. آنحضرت با یک حالت تعجب که در چهره مبارک مشاهده می‌شد بمن توجه فرمودند، مثل این بود که من می‌بایستی جوابش را بدانم، که باغها اهمیتش بیشتر از راحتی باز دید کننده هائی است که عده‌شان روز بروز در حال تزیید است.

تراس مقابل مقام اعلی در بهار سال ۱۹۵۲ به طور قابل توجهی بسمت شرق توسعه داده شده بود. و خیلی از دیوارهای حائل تا بحال بطور خشکه چینی ساخته شده بودند، بدین معنی که در ساختن دیوارهای ضامن ملاط و وسیمان بکار برده نشده بود بهر حال توسعه این تراس و دو تا تراس های پائین در قسمت شرقی با سنگهای تراش دار و بتون آرمه تقویت شده بودند.

شهرداری حیفاً برای ایجاد ساختمانهای تازه تعداد زیادی از ساختمان های قدیم را در هم کوبیده و از این طریق مقدار زیادی سنگ برای فروش در محل جمع آوری شده بودند که طبق دستور حضرت ولی امرالله با انعقاد پیمان با شهر داری این سنگهای کوبیده شده خریداری و با کامیون بمقام اعلی انتقال داده شد. در حالیکه ساختمان مقام اعلی به مراتب نهائی خود رسیده بود و حضرت ولی امرالله خیلی علاقه داشتند که توسعه حدائق را نیز در یک زمان زودتری باتمام برسانند. ما یک عده از کارگرانی را داشتیم که سنگها را از کامیون ها خالی می کردند و نزد بناها می بردند. قطع نظر از اینکه چه قدر آنها سریع کار می کردند ولی دائماً مقدار زیادی از سنگها بود که بایستی بر داشته می شد تا جا برای بار تازه باز شود. من متوجه نبودم بعضی اوقات پیش از ظهرها، حضرت ولی امرالله با دوربین قوی کار دیوارهای محافظ را از یکی از پنجره های اطاقشان که مستقیماً بطرف مقام حضرت اعلی باز می شد دنبال می کردند. یک روز صبح ما کارگر کم داشتیم، برای اینکه کمکی برای پیشرفت کار بکنم، من در جابجا کردن سنگها کمک می - کردم و متوجه نبودم که مرا از دور حضرت ولی امرالله مشاهده کرده بودند و آن شب در کنار میز شام شاید من قدری بعلت کار غیر معمولی خسته بنظر می رسیدم، حضرت شوقی افندی از من سؤال فرمودند که در عرض روز من چه کاری می کردم، عرض کردم که قبل از ظهر در قسمت دیوارهای تراسها و بعد از ظهر در مقام مقدس حضرت اعلی بودم. آن حضرت با قیافه جدی بمن

نگاه کرده و فرمودند "امروز صبح من شما را دیدم که سنگها را حمل می - کردید؛ شما نباید این کار را بکنید؛ هر وقت شما دیدید که ولی امر شما سنگها را حمل می کند، در آن صورت شما اجازه دارید که همان کار را انجام دهید." چنان لحن آن حضرت توأم با عشق و شفقت و دلسوزی بود که من بسختی جلوی اشکهای خود را گرفتم، ولی خوب احساس می کردم که تا چه حد آن حضرت این از خود گذشتگی ناچیز مرا قدردانی می کردند. این بود حضرت شوقی افندی، طراح، مهندس، جوهر عدالت، نظر بلند و بخشنده و برادر حقیقی با مهر و محبت.

ادامه دارد

بقیه از صفحه ۱۲

ذاتیت خود موصوف ... نه ثالثه و حنین عاشقین بساحت قدست رسد و نه صیحه و ندبه قاصدین ومشتاقین بمقام قرب د رآید....» (مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر صفحه ۳۱۰)
حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

« ما از برای ذات الوهیت اسماء و صفاتی بیان کنیم و به بَصَر و سمع و قدرت و علم و حیات ستایش نماییم اثبات این اسماء و صفات نه بجهت اثبات کمالات حق است بلکه بجهت نفی نقائص است . چون درعالم امکان نظر کنیم مشاهده نماییم که جهل نقص است و علم کمال لذا گوئیم که ذات مقدّس الهیه علیم است و عجز نقص است و قدرت کمال گوئیم که ذات مقدّس الهیه قادر است نه این است که علم و بصر و سمع و قدرت و حیات او را کما هی ادراک توانیم زیرا آن فوق ادراک ماست چه که اسماء و صفات ذاتیه غیر ذات است و ذات منزّه از ادراکات» (نقل از کتاب امر و خلق چاپ اول صفحه ۵۴)

خانم زرین تاج ثابت (خضرای)

مأخذ تذکره الوفا

دلبر رحمانی

ای شاهد بزم انس، از دل نیروی آنی

در کشور دلها نیست، جز عشق تو سلطانی

«هر تار ز گیسویت صد دل به گمند آرد

دل بر سر دل ریزد چون زلف بر افشانی»

ای پادشاه خوبان، سوی تو نیاز آریم

بر خسته دلان بنگر فضلی کن و احسانی

با شوق و رضا کردند، جانها به رهش ایثار

چون جلوه، به عالم کرد آن دلبر رحمانی

گو مطرب مجلس را، آهنگ طرب سر کن

وقت دف و نی آمد هنگام غزل خوانی

یک سوی نگر عشاق، گرد مه رخسارش

از سوی دگر گرگان، در کسوت چوپانی

بنشسته به غم خلقی، از واعظ پرتدلیس

آخر ز چه رو خانی این شیوه‌مسلمانی؟!

این بی خبری تاکی؟ وین زهدوریا تاچند؟!

یک عمر تبه کرده در غفلت و نادانی

گردیده تو بگشائی زین خواب گران یک دم

جز آه و ندامت نیست، حاصل زپشیمانی

ادامه در صفحه ۳۱

تخلیص و اقتباس از کتاب ارزنده حضرت باب
تألیف آقای دکتر نصرت الله محمد حسینی

شهادت حضرت اعلی (حضرت باب)

شهادت حضرت باب که آرزوی فدا در راه بقیه الله (حضرت بهاء الله) داشتند و در آثار نازله از قلم مبارکشان مانند تفسیر سوره یوسف و تفسیر هاء مذکور است در روز سه شنبه نهم جولای ۱۸۵۰ برابر بیست و هشتم شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری اتفاق افتاده است.

حضرت باب که نزدیک دو سال و نیم از روزهای آخرین زندگانی مبارک را در فلهه چهریق محبوس بودند غم انگیزترین وقایع عصر رسولی در این دوران اتفاق افتاده است پس از شهادت اصحاب مدت شش ماه ابداً اثری از قلم مبارک نازل نگردید. نه روز با هیچ کس ملاقات نفرمودند. به خوردن و آشامیدن رغبتی نداشتند و پیوسته اشک از چشمان مبارک جاری بود در کتاب پنج شأن که از آخرین آثار حضرتشان است می فرمایند که این نوروز آخرین نوروزی است که مراسم آن را برگزار می فرمایند حضرت باب شش ماه پیش از شهادت در توقیعی خطاب به سلیمان خان تبریزی شهادت خود را پیشگویی فرمودند و گفتند که مرا شش ماه دیگر به شهادت خواهند رساند. حضرت باب چهل روز پیش از عزیمت از چهریق آثار نازله را همراه با انگشتری ها و مهرها و قلمدان مبارک را در جعبه ای نهاده با نامه ای خطاب به میرزا احمد کاتب (ملا عبدالکریم قزوینی) به جناب ملا باقر حی دادند و فرمودند تا در طهران به حضور حضرت بهاء الله تقدیم گردد ملا باقر در قم امانت حضرت باب را در حضور عده ای تسلیم میرزا احمد نمود در این جعبه علاوه بر مرقمه خطاب به او توقیع آبی رنگی به صورت هیكل انسانی یافتند که به خط خوش شکسته سیصد و شصت اشتقاق از کلمه بها نازل شده

بود، میرزا احمد سر انجام امانت حضرت باب را تقدیم حضرت بها، الله نمود. دفاع جانانه بابیان در مازندران و نیریز و زنجان و هیجان مردم میرزا تقی خان امیر کبیر را بسیار خشمگین نمود و برای جلو گیری از اضطراب بیشتر مردم تصمیم گرفت که هر چه زود تر حضرت باب را به شهادت برساند او به گمان باطل خود فکر می کرد که با شهادت حضرت باب شور و هیجانی که ایجاد شده بر طرف می شود و سکون و آرامش در کشور بر قرار می گردد، بنا بر این شخصاً دستور حضرت باب را صادر نمود امیر کبیر به شاهزاده حمزه میرزا حشمت الدوله (برادر محمد شاه) حکمران آذربایجان دستور داد که حضرت اعلی را فوری از چهریق به تبریز بیاورد حمزه میرزا که در ایام حکمرانی در خراسان با جناب باب الباب و چند تن دیگر از اصحاب از مظلومیت و مقام حضرت باب آگاه بود به گمان رهایی حضرت از زندان و دیگر تزییقات فوری فرمان اجرای دستور را داد ولی با آگاهی از دستور قتل حضرت سر باز زد و بعد برادر امیر کبیر که مأمور دادن فرمان به او بود گفت که من تصور می کردم که امیر مرا مأمور جنگ با افغان و روس و غیره خواهد نمود من هرگز دست خود را به خون این سید جوان معصوم آلوده نخواهم کرد. وقتی امیر از پاسخ شاهزاده آگاه شد با اصرار بر اینکه پیش از فرارسیدن ماه رمضان باید این امر صورت گیرد با شتاب به برادر خود میرزا حسن خان مأموریت داد که هر چه زود تر این اعدام انجام شود. بنا بر این میرزا حسن خان دستور داد که حضرت باب را بدون علامت سیادت یعنی عمامه سیاه و شال همراه با سید حسین یزدی به میدان سرباز خانه برند و در حجره ای زندانی نمایند. امیر کبیر به تعجیل نامه ای به علمای تبریز نوشت و از آنان خواست که فتوا به قتل حضرت باب دهند فراشبازی به دستور وزیر نظام (برادر امیر کبیر) صبح روز بعد حضرت باب را به خانه چند تن از مجتهدان تبریز برد تا فتوای قتل بگیرد مجتهدان فتوای بد ایشان را تایید نمودند.

حکمت چنین اقتضا نمود که سید حسین ظاهراً تبری نماید که چنین کرد ملا محمد علی زنوزی که سراپای برهنه خود را نزد حضرت ربّ اعلی رسانده بود استدعا داشت که در محضر مبارک باشد، مورد قبول قرار گرفت بنا براین حضرت ربّ اعلی و سید حسین کاتب و ملا محمد علی زنوزی ملقب به انیس با دو تن دیگر زندانی بودند که این دو نفر نیز ظاهراً تبری نمودند و از زندان نجات یافتند البته گفتنی است که بنا به قول میرزا سید حسین کاتب شب شهادت در چهره مبارک باب آثار سرور دیده می شد و ضمن بیانات خود فرمودند که فردا مرا در همین سرباز خانه خواهند کشت آیا بهتر نیست که امشب به دست یکی از شما کشته شوم؟ یاران بسختی گریستند و سکوت نمودند ناگهان میرزا محمد علی زنوزی (انیس) از جای خود بلند شد و عرض کرد که من آنچه بفرمائید عمل خواهم کرد سه نفر اصحاب او را به جای خود نشاندند اما حضرت اعلی فرمودند این است معنی اجرای امر کردگار بنا بر - این او بامن شهید خواهد شد و تاج افتخار را برای ابد بر سر خواهد گذاشت. صبح روز ۸ جولای فراشبازی برای اجرای حکم به حجره محلّ زندان حضرت باب آمد در حالی که حضرت با سید حسین مشغول صحبت بودند فراشبازی گفت امروز روز نجوی نیست و بامن بیایید حضرت باب فرمودند تا صحبت من با این شخص تمام نشود هیچ کس قادر نخواهد بود که مرا به شهادت برساند. ملا محمد علی زنوزی را نیز برای توبه نزد مجتهدان بردند و او توبه ننمود. سید علی زنوزی (ناپدری او) هم از پیش بسیار تلاش نموده بود که او توبه نماید و ملا محمد علی زنوزی (انیس) قبول نکرده بود او نامه ای از ناپدری دریافت داشت که مضمون آن چنین بود «که ای فرزند ناخلف اگر چه مرا در میان علمای تبریز خوار نمودی اما در توبه باز است و آدمی جائز الخطاست بیا و توبه کن و از سید باب روی بگردان. انیس در حاشیه نامه ناپدریش این شعر حافظ را نوشت و نامه را پس قرستاد.

من رندو عاشق آنگاه توبه؟ استغفرالله استغفرالله»

سید علی زنوزی بسیار غمگین و خشمگین شد و از برادر او میرزا عبدالله خواست که با نوشتن نامه به انیس او را وادار به توبه نماید. میرزا عبدالله به انیس نامه ای نوشت و او را اندرز داد که توبه نماید از جمله نوشت: «که چرا با دست خود خویش را به مهلکه انداختی. نوشت که مادر و همسر و فرزند دو ساله تو روزان و شبان گریان و نالان اند او التماس ها کرد که برادر از عقیده خود دست بر دارد و اموال و املاک و همسر و فرزند و بستگان خود را از دست ندهد. انیس در پاسخ برادر نوشت: هو العطوف قبله گاه ها احوالم بحمدالله عیبی ندارد. لکل عزیز. این که نوشته بودی این کار عاقبت ندارد پس چه کار عاقبت دارد؟ باری ما که از این کار رضایتمندی داریم بلکه شکر این نعمت را نمی توانیم بجا آوریم و منتهای امر کشته شدن در راه خداست و این زهی سعادت و قضای خداوندی بر بندگان جاری خواهد شد. تدبیر تقدیر را بر نمی گرداند. ماشاءالله کان لاحول ولا قوة الا بالله، قبله گاه ها آخر دنیا مرگ است کل نفس دائقة الموت. اجل محتوم که خداوند عز و جل مقدر فرموده است اگر مرا درک کرد پس خداوند خلیفه من است بر عیال من و تویی وصی من. هر طور که موافق رضای الهی است رفتار خواهید نمود و هر چه بی ادبی و خلاف مراسم کوچکی نسبت به آن جناب صادر شده عفو فرمایید و طلب صلیت از همه اهل خانه از برای من بنمائید و مرا به خدا بسپارید حسبی الله ونعم الوکیل» میرزا مهدی خان زعیم الدوله و جناب فاضل مازندرانی و سپهر در ناسخ - التواریخ از استقامت عجیب انیس سخنها گفتند که البته جواب انیس به مادر و خواهر و برادر و همسر این بود که:

گر تیغ بارد در کوی آن شاه گردن نهادیم الحکم لله

انیتکف ANITCHOV قنسول روس در تبریز نیز در گزارش مورخ پانزدهم جولای ۱۸۵۰ خویش به وزارت امور خارجه مراتب استقامت و عشق انیس را تصریح کرده است.، و گفته است «دین من آن حضرت است و ایمان من اوست.

بهشت من اوست، کوثر و جنت من اوست.» البته انیس را جدا از حضرت باب در همان صبح شهادت به منزل علما برای گرفتن فتوا بردند و مجتهدانی که به قتل حضرت باب و انیس فتوا دادند عبارت بودند از ملا محمد ممقانی، میرزا باقر پسر میرزا احمد و ملا مرتضی قلی و بنا به فرموده حضرت عبدالبهاء و عده‌ای دیگر می‌فرمایند «روز ثانی فراشبازی باب را با یک جوان که مسمی به آقا محمد علی و از نجبای تبریز بود به فتوای عالم مجتهد ملا محمد ماماقانی و مجتهد ثانی میرزا باقر و مجتهد ثالث ملا مرتضی قلی و غیره تسلیم سام خان مسیحی سرتیپ فوج ارامنه ارومیه نمود» سام خان حضور حضرت باب عرض کرد که «من مسیحی هستم و با شما هیچ دشمنی ندارم اگر می‌توانید ترتیبی بدهید که من در ریختن خون شما سهیم نباشم» حضرت باب به وی فرمودند «مأموریت خویش را اجرا نما اگر در نیت خود خالصی خداوند ترا از این ورطه رها خواهد نمود.» زعیم الدوله عقیده دارد که میرزا محمد باقر مجتهد فتوا بر قتل حضرت باب نداده است ولی مورخان دیگر متفق القول اند که میرزا محمد باقر مجتهد فتوا بر قتل داده است. وقتی حضرت باب و انیس را برای تیر باران آماده نمودند تیر هائی که فوج سام خان شلیک نمودند هیچ یک به جناب باب و جناب انیس اصابت ننمود و دولتیان مشاهده کردند که پس از فرو نشستن دود باروت حضرت اعلی‌غایب شده اند بعد معلوم شد که در حجره محل حبس سید حسین کاتب با او مشغول مذاکره هستند فراشبازی چون چنین دید به یاد آورد که ایشان فرموده اند که «من تا صحبت خود را با سید حسن تمام نکنم جمیع قوای عالم اگر جمع شوند نمی‌توانند مرا از ادامه صحبت باز دارند» و واقعاً چنین شده بی‌درنگ از شغل خود استعفا داد و رفت هم چنین سام خان ارمنی همراه با فوج ارامنه از سرباز خانه خارج شد. آنگاه قوچعلی سلطان طوجی که همراه میرزا حسن فراشبازی پس از تیر باران بار اول به حجره باب رفته بودند بعد از رفتن فراشبازی با جسارت و وقاحت بسیار حضرت را به میدان سرباز خانه آورد و سرهنگ آقا

جان بیک خمسه‌ای با فوج خود داوطلب قتل حضرت باب شد تا به اعتقاد خود ثواب بزرگ نصیب او گردد. حضرت باب را به همان طریق اول با (انیس) آماده شهادت نمودند. حضرت باب بیاناتی ایراد نمودند مبنی بر اینکه حضرتشان مهدی موعود اسلام هستند و گفتند اگر اهل حقیقت بودید همگی همچون این جوان انیس در راه من آرزوی شهادت می نمودید..... الخ این بار نیز سر انیس بر سینه مبارک قرار داشت و حدود ظهر بیست هشتم شعبان = نهم جولای ۱۸۵۰ آقا جان بیک یکمرتبه امر به شلیک داد و این بار گلوله ها چنان تأثیر نمود که سینه آن دو وجود مبارک سوراخ سوراخ شده بود فقط صورت ها آسیب ندیده بود. ملاحسین دخلل مراغه‌ای چند روز پس از شهادت بر سر منبر مسجد جامع تبریز فرمود: «ای مردم پست نور چشم رسول اکرم الهی را کشتید و با خون وی افطار نمودید» خون پاک حضرت اعلی و انیس به ستم کاران چندان امان نداد و هریک به سزای اعمال خود رسیدند. دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

عصر روز شهادت جسد پاک آن حضرت و جناب انیس را از میدان سربازخانه به کنار خندق در خارج شهر انتقال دادند. و سر بازان را مامور حفاظت نمودند تا مبدا بابیان اجساد را بر بایند. جناب میرزا سلیمان خان تبریزی یک روز پس از شهادت حضرت باب برای رهایی حضرت باب وارد تبریز شد که دیگر دیر شده بود. سلیمان خان وارد خانه حاج میرزا مهدی کلانتر تبریز شد که عارف مسلک و از دوستان او بود میرزا سلیمان خان چون از واقعه شهادت آگاه شد بسیار غمگین شد و تصمیم گرفت که برای ربودن آن دو جسد مبارک به سر خندق رود که کلانتر او را از این کار باز داشت و از حاج اللهیار خان که سر دسته جوانمردان تبریز بود خواهش شد که او این کار را انجام دهد حاج اللهیار خان پس از مذاکره با جناب سلیمان خان با

چند مرد مسلح به سر خندق رفت و به آسانی توانست دو جسد پاک را بدر برد چون سربازان محافظ با دیدن اللهیارخان از ترس خود را کنار کشیدند آن دو جسد مبارک در عبایی پیچیده شد و به کار خانه حریر بافی آقا حسین میلانی انتقال یافت روز بعد آن دو جسد در پارچه حریر پیچیده شد و در صندوق چوبی جای گرفت و بوسیله اللهیارخان به محل دیگر منتقل گردید. به دستور حضرت بهاءالله صندوق محتوی اجساد به طهران انتقال یافت این صندوق در نقاط مختلف همچنان نگاهداری می شد تا آنکه به دستور حضرت عبدالبهاء در سال ۱۳۱۶ هجری قمری برابر با ۱۸۹۹ میلادی پس از پنجاه سال قمری به عکا منتقل شد. دو جسد پاک مدت ۹ سال در عکا پنهان نگاهداشته شد تا آنکه در روز بیست و هشتم ماه صفر سال ۱۳۲۷ هجری قمری (نوروز سال ۱۹۰۹ میلادی) به دست مبارک حضرت عبدالبهاء در داخل تابوت مرمر و مرقد مجلل در دامنه کوه کرمل استقرار یافت محلی که جمال مبارک قبلاً با انگشت مبارک به حضرت عبدالبهاء نشان داد و مقرر فرموده بودند حضرت عبدالبهاء با حضور گروهی از احبای شرق و غرب صندوق چوبی حاوی دو جسد مبارک را در صندوق مرمر بزرگی قبلاً بوسیله سید مهدی و پسرش سید اسماعیل از ژوگون بدین مقصود ساخته شده و به ارض اقدس فرستاده شده بود قرار دادند.

« حضرت عبدالبهاء عبا و کفشهای مبارک را در آورده و عمّامه مبارک را کناری نهاده در حالیکه موهای نقره فام پریشان حضرتشان بر سر و صورتشان می درخشید پیشانی مبارک را بر صندوق مطهر نهادند و به تلخی گریستند حاضران نیز به شدت گریستند عاطفت حضرت عبدالبهاء دستخوش هیجان عظیم و عمیقی گشت که تا صبح ادامه یافت و چشمان مبارک در آن شب تاریخی هرگز نیاسود. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به اعضای محفل روحانی طهران در خصوص استقرار اجساد مطهره در جبل کرمل می فرمایند: ای یاران الهی بشارت کبری اینکه هیکل مطهر منور مقدس حضرت اعلی

روحی له الفداء بعد از آنکه شصت سال از تسلط اعداء و خوف از اهل بغضاء همواره از جایی به جایی نقل شد و ابدأ سکون و قرار نیافت به فضل جمال ابهی در یوم فیروز در نهایت احتفالی با کمال و جمال در جبل کرمل در مقام اعلی در صندوق مقرر استقرار یافت اگر چنانچه منبعد کسی روایتی یا حکایتی نماید که اثری از هیکل مقدس در جای دیگر است کذاب است قرافتری علی الله این تنبیه بجهت آن است که مبادا منبعد شخص لثیمی را عرض و مرضی حاصل شود. روایت و حکایتی نماید که دلیل بر آن باشد اثری از آن هیکل مکرم در جای دیگر است. فأتبهاوا یا احباء الله لهذا الامر العظیم.....»

بقیه از صفحہ ۲۳

ما تیر سلامت را بر سینه پذیرائیم

این دولت و این حشمت بادا بتو ارزانی

زرین زعطای دوست هرگز نشود نومید

ز انوار جمال او عالم شده نورانی



جناب دکتر علی توانگر

جولای ۲۰۰۸

ادامه مطالب پیشین

ملکوت الله

استقرار ملکوت چگونه است؟

حضرت مسیح برای ملکوت و بسط آن در عالم نیز متوسل به مثل شده، گرچه این، مثال و تشبیهات برای تفهیم مطلب و روشن شدن منظور بوده اما برای اهل غرض سدی شده ولی برای طالب حقیقت راهنماست (فیض الله یشاء و یهدی من یشاء، ۱۴/۵ قرآن).

در مثنی ۱۳/۳۱ حضرت مسیح می فرماید: (ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته در مزرعه خویش کاشت و هر چند از سایر دانه ها کوچکتر است ولی چون نمو کند بزرگترین بقول است و درختی می شود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه می گیرند.) در این مثل روشن می شود استقرار ملکوت مانند رشد گیاه تدریجی است نه فوری. بعد می فرماید هر چند از سایر دانه ها کوچکتر است یعنی مظهر الهی بظواهر اضعف عباد مشاهده می گردد نه قدرت و ثروت و نه سپاه و عدت با کمال مظلومیت چون خود را فدا می کند زیرا اگر دانه خود را فدا نکند و حفظ نماید درختی روئیده نمی شود وقتی دانه در زمین خود را فدا نمود خرمن و اشجار و اثمار از آن بوجود می آید و بزرگترین درخت می شود که بر شاخه هایش طیور نفوس آشیانه خواهند گرفت. این تشبیه را در قرآن کریم بصورت دیگری چنین ذکر فرموده:

(كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا

كُلَّ حِينٍ ۱۴/۲۹) قرآن

کلمه پاک الهی مانند شجره پاکست که ریشه اش پایدار می گردد و شاخه اش

در آسمان پراکنده می شود و همیشه ثمر می دهد. تشبیه دیگر: حضرت فرموده: (هر نهالی را که پدر آسمانی من نکاشته باشد کنده شود.) متی ۱۵/۱۳ راجع بملکوت آسمان حضرت مسیح مثلی دیگر برای شاگردان خود گفت: (که ملکوت آسمان خمیر مایه را ماند که زنی آنرا گرفته در سه کیل خمیر پنهان کرد تا تمام مخمر گشت.) متی ۱۳/۲۳

در این مثل سر پراکنده شدن مؤمنین و حکمت مهاجرت را بیان می فرمایند که وجود هر مؤمن مانند ذره ای از خمیر مایه است که در ظرف خمیر باید پراکنده شود تا همه ذرات خمیر و سرشت بشر بشریت الهی مخمر گردد و اگر خمیر مایه در گوشه ای از خمیر جمع گردد باید طوعاً یا کرهاً به اجبار یا اختیار آنرا در همه جا پخش نمود والا وجود منزوی و مجتمع خمیر مایه در گوشه ای عبث و بیهوده است و وجودش مهمل و معطل خواهد بود وقتی مفید است که بطور متعادل در همه جای خمیر، ذرات خمیر مایه پخش و مؤثر گردد تا بتدریج ملکوت آسمان در زمین استقرار یابد همانطوریکه خمیر بتدریج مخمر می شود. اینست که حضرت مسیح دستور داد حواریون در عالم پراکنده شوند و بشارت بملکوت دهند و حضرت اعلی نیز بحروف حی امر به پراکنده شدن و تبلیغ فرمودند و در امر بهائی نیز تبلیغ و مهاجرت اساسی بوده و همواره توصیه شده است.

صفات اهل ملکوت و شرایط آن:

حضرت مسیح در جواب یکی از فریسیان که گفت ای استاد می دانیم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده ای زیرا هیچ کس نمی تواند معجزاتی را که تو می نمائی بنماید جز این که خدا با وی باشد گفت: (آمین آمین بتو می گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود ملکوت خدا را نمی تواند دید.) یوحنا ۳/۳

شخص یهودی چون معنی آنرا تفهمید با تعجب گفت: (چگونه ممکنست که

انسانی که پیر شده باشد مولود گردد آیا می شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته مولود شود؟) عیسی در جواب گفت (آمین آمین بتو می گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد ممکن نیست که داخل ملکوت شود آنچه از جسم مولود شد جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است.) و منظور حضرت مسیح تولد معنوی و روحانی و اخلاقی بود ولی آنها مادی فکر می کردند سپس به آنها می گوید: (چون شما را از امور زمینی سخن گفتم (که می بینید و محسوس است) باور نکردید پس هرگاه به امور آسمانی (معنوی و روحانی) با شما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود.) ۳/۱۲ یوحنا

بعد از آن برای روشن شدن کلمه آسمانی می فرماید (و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پائین آمد یعنی پسر انسان که در آسمانست) ۳/۱۳ یوحنا در حالیکه حضرت مسیح از آسمان پائین نیامده بود بلکه از مقام رفیع مشیت الهی مبعوث بهدایت نفوس شده بود.

آن حضرت ایمان و عمل بدستورات الهیه را شرط دخول در ملکوت دانسته و انقطاع از اخلاق های مذمومه گذشته و عدم دلبستگی باموال و اشیاء جهان و پرستش خدای یگانه را تعلیم می فرمود.

۱ - (ناگاه شخصی آمد وی را گفت استاد نیکو چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم وی را گفت از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط، لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی احکام را نگاه دار. بدو گفت کدام احکام؟ عیسی گفت: (قتل مکن زنا مکن دزدی مکن شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار) جوان وی را گفت: (همه این ها را از طفولیت نگاهداشته ام دیگر مرا چه نقص است.) باب ۱۹ متی عیسی بدو گفت: (اگر بخواهی کامل شوی رفته مایملک خود را بفروش و بفقراء بده که در آسمان گنجی خواهی داشت و آمده و مرا متابعت نما)

ادامه دارد

نوشته جناب دکتر فیروز براقی

تساوی حقوق رجال و نساء

مبحث تساوی حقوق رجال و نساء (زنان و مردان) موضوعی نسبتاً جدید است، اما گفتگو در باره جایگاه آنان در بافت جامعه و نقش آنان در تحول امور اجتماعی، سابقه طولانی دارد. معذالک، از آنجا که زنان نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می دهند، شناخت تمام جوانب حقوق ایشان اهمیت فراوان دارد و موضوعی است که باید در تحقیقات جامعه شناسانه همواره مطرح باشد تا بسکوت و فراموشی سپرده نشود. در این نوشته در نهایت اختصار به برخی از علل و اسباب ایجاد نابرابری های حقوقی میان زنان و مردان اشاره خواهیم کرد:

اول - سابقه تاریخی: بیشتر اسناد تاریخی گواه بر آنند که در گذشته های دور، پایگاه اجتماعی افراد بر حسب نیروی جسمانی تعیین می شده است و چون مردان از نیروی بیشتر فیزیکی (بدنی) بهره مند بوده اند، تسلط خود را به مرد سالاری، بر نیمه دیگر جمعیت برقرار کرده اند. در اکثر تمدنهای قدیم که بر نظام پدر شاهی استوار بوده اند، چنانکه دائرة المعارف (انسیکلوپدی) بریتانیکا گواهی می دهد، حکمرانی با مردان بوده است. سوابق این نظام را در امپراتوری های یونانی، رومی، چینی، هندی و پارسی میتوان یافت که در آنها زن مانند یک کالا از خانواده اش خریداری می شد و اگر مایملکی و ثروتی هم داشت، تماماً به تصرف و مالکیت شوهر در می آمد. زنان بندرت می توانستند در مشاغل و خدمات اجتماعی شرکت کنند. در آن اعصار، توصیه تمام آثار تاریخی دینی و مذهبی بر آن بود که زن باید در همه حال مطیع اوامر مرد باشد؛ شب و روز در رفاه حال او بکوشد و سایر افراد ذکور خانواده را نیز رعایت و اطاعت کند. این گونه تسلط پدر سالارانه بر جان و مال زن، حتی در کشورهای اروپائی تا اوایل قرون جدید ادامه داشت.

مثلاً در کشوری مانند انگلستان، از سالهای ۱۸۷۰ میلادی است که خانم ها بتدریج حق امضای قرار داد معاملاتی و برخی حقوق مالکیت به دست می آورند. اما در همان زمان، جان استوارت میل جامعه شناس مشهور می نوشت: بطوریکه دائماً بما می گویند، سیر تمدن از طرفی و دیانت حضرت مسیح از طرف دیگر، قدر و منزلت زنان را بالا برده و در احقاق حقوق آنان بسیار مؤثر بوده است. اما هنوز هم در واقع، زنان کلفت و خدمتگزار شوهران و از لحاظ شرایط قانونی همردیف بردگانند.

دوم - تأثیر ادیان: باید در نظر داشته باشیم که هیچ یک از ادیان در خلا، بوجود نیامده و بنا بر این از تأثیر محیطی که در آن ظاهر شده بر کنار نمانده و بناچار صورت هائی از رسوم و اعتقادات جامعه پیرامون خود را پذیرفته است. شاید یاد آوری این نکته هم ضروری باشد که ادیان قدیم، معمولاً در میان مردمانی که با نظام پدر شاهی و جامعه مبنی بر تشکیلات فئودالی و ایلاتی و عشایری اداره می شد، بوجود آمدند و در تعالیم آنها رسوماتی از این نظام، مخصوصاً در باره سرنوشت زنان که مورد گفتگوی ماست، دیده می شود. مثلاً در ازدواج، رضایت دختر بهیچوجه مطرح نبود. پدر یا قیم زن، حق داشت که با دریافت مبلغ مورد موافقت و یا کالائی معادل آن، دختر تحت حفاظت و اختیار خود را بفروشد. بعلاوه زن حق درخواست طلاق نداشت و این حق یکی از مزایای خاص شوهر بود.

در دیانت مسیح، بعضی از آباء (پدران) کلیساهای اولیه که هنوز دلبستگی خود را به سنت های یهودی و رسوم اجدادی خود حفظ کرده بودند، شئون انسانی و اجتماعی زنان را بباد توهین و انتقاد گرفتند و حقوق قانونی آنان را لغو کردند. در رساله های بعضی از آنان، جنس زن به عنوان: دری به جهنم و مسئول همه ناملایمات و شوربختی های بشری شناخته شده است. در نتیجه، می بایست که از زن بودن و حتی از زیبایی خویش نیز بشدت شرمگین باشد زیرا این زیبایی قویترین حربه شیطان در گمراه کردن مردان

است. پطرس حواری در رسالهٔ خود به تیموتائوس توصیه می کند که: (زن با سکوت بکمال اطاعت تعلیم گیرد و زن را اجازت نمی دهیم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند. زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورد و در تقصیر گرفتار شد اما به زائیدن رستگار خواهد شد). حواری دیگر بنام پولس در رساله خود به افسیسان می گوید: (ای زنان، شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را زیرا که شوهر سر زن است.....)

دیوید میس David Mace در کتاب خود بنام "ازدواج در شرق و غرب" از قول یکی از آباء، کلیسا بنام Tertullian خطاب به خانم ها می نویسد: آیا می دانید که هر کدام از شما یک حوا هستید؟ جزای گناه جنس شما امروز هم لازم و ضروری است. شما دری گشوده به روی شیطان هستید: شما بودید که به میوهٔ ممنوعهٔ بهشتی دست درازی کردید؛ شما دختران اولین کسی هستید که از فرمان خداوند سر پیچی کرد؛ شما همان حوائی هستید که آدم را گول زد و باو گفت که شیطان قدرت حمله و آزار ندارد. شما به آسانی مقام آدم یعنی جنس مدگر را که بصورت و مثال خدا آفریده شده بود، از بین بردید و بواسطه نافرمانی شما بود که یگانه فرزند خدا (عیسی مسیح) هم قربانی شد. دیانت اسلام در مقایسه با گذشته. به زنان حقوق و منزلت بیشتری بخشید. قرآن کریم، حق رضایت زن را در انتخاب شوهر، حق مالکیت، حق ارث، حق وصول مهریه و بهره مندی از انواعی از حقوق مدنی را تصویب کرد. با این حال، آیاتی از قرآن مانند الرجال قوامون علی النساء و آیاتی که به مردان اجازهٔ کتک زدن زوجات خود را در صورت نافرمانی و عدم موافقت با خواسته های مردانه می داد و قواعد مربوط به شهادت دادن، چند همسری، ازدواج موقت یا متعه (صیغه) یا خیل کنیزان وارداتی از کشور های تحت تصرف سپاه اسلام و امثال آن، راه را بر تغییرات گوناگون

نسبت بسرنوشت زنان گشود. پس جای تعجب نیست اگر اخیراً در آلمان قاضی دادگاه بدون توجه بقوانین مدنی کشور خود، شکایت یک خانم مراکشی را که با داشتن دو فرزند، از شوهر خود پی در پی کتک می خورد نپذیرفت و به استناد حکم قرآن که کتک کاری زوجه را مجاز دانسته، از قبول تقاضای طلاق آن زن بیچاره خود داری کرد. یکی از نویسندگان اهل کشور مراکش به نام فاطمه مرنیسی F.Mernissi که استاد جامعه شناسی در دانشگاه رباط پایتخت آن کشور است، کتابی دارد که تحت عنوان "سیاست حرام - پیامبر اسلام و زنان" از زبان فرانسه به فارسی ترجمه شده است. مجله نیویورک تایمز، این نویسنده را خانمی فرهیخته و درمسائل اجتماعی صاحب نظر می - داند. خانم مرنیسی با مراجعه و استناد به آراء بعضی از محدثان و نویسندگان عرب مانند بخاری، ابن هشام و عسقلانی، بر این عقیده است که جنبه های کلیت قوانین اسلامی از طرفی و جانبداری برخی از رؤسای قبایل اهل مکه از آداب و رسوم عهد جاهلیت از طرف دیگر، سبب شد که تبعیض علیه جامعه زنان روز بروز غلیظ تر شود. نویسنده دیگر، آقای اقبال الغربی که استاد علوم الهی در یکی از دانشگاه های تونس است در نشریه ادیان (سپتامبر - اکتبر ۲۰۰۷) می نویسد که در عربستان قرن هفتم میلادی که دیانت اسلام ولادت یافت، اعمال قهر و خشونت در خانواده ها رسمی پذیرفته و رایج بود. رسول خدا تنبیه جسمانی را منع فرمود و به زنان کتک خورده اجازه داد که از شوهران خود شکایت کنند و از مقامات مسئول تقاضا کنند که به جزای این اهانت، شوهران را در ملا، عام کتک کاری نمایند. این دستور مدت سه سال با اجرا در آمد اما طغیان مردان قبایل سبب شد که پیامبر در آن تجدید نظر نماید و در آیه ۳۴ از سوره ۴ شوهران را مجاز فرماید که زوجات ناشزه (نافرمان) خود را پس از نصیحت و جدا کردن رختخواب، کتک زنند تا توبه کنند. دل بستگی مردان به این فرمان باندازه ای بود که آثار اجرایی آن به زمان ما نیز کشیده شد. در کشور مصر تا سالهای ۱۹۸۲ میلادی، یک نهاد

قانونی بنام (بیت الطاعة) وجود داشت که احکام آن بتدریج از تنفیذ افتاد ولی در کشور عربستان سعودی به قوت خود باقی ماند. احکام بیت الطاعة زنان کتک خورده را که از شوهران می گریختند و بخانه پدر یا برادر پناه می بردند ملزم می ساخت که بفرمان شوهر در آیند و باندرون خانه باز گردند و اگر امتناع می کردند، سرکش نشیز خوانده می شدند و مستحق مجازات قانونی بودند. از جمله موارد حساس دیگری که خانم مرنیسی مطرح می کند، مسئله حجاب است که با برداشتی که از آن بعمل آمده و امروز بر زنان تحمیل می شود، بکلی تفاوت داشته است. ادامه دارد



جناب سهیل سمندری اعلی الله مقامه
ارسالی جناب دکتر امین جذّاب
ادامه مطالب پیشین

رشحی از الطاف الهیه در سفر به ممالک روسیه سابق

جناب آقای روح الله خان یظهري و محترمه سرکارشهبین خانم یظهري این زوج عزیز از عطر و محبت و روحانیت مشکبیز پیوسته مسرور و خندان و مسرت قلوب دوستان، مظهر مهر و وفا و محبت و صفا جناب یظهري همّتی فوق العاده فرمودند و فیلمی بسیار زیبا و رنگی از موارد عدیده این سفر بهجت اثر تهیه فرمودند که کار آسانی نبود بی اندازه صبر و حوصله و محبت به خرج دادند که سند ذیقیمی از این سفر تاریخی دسته جمعی دوستان است اجر این زوج نفیس با حضرت من یظهر الله جلّ جلاله که روز به روز موفق شان فرماید و در عین حال آنی هر دو وجود مسعود از ابلاغ کلمه الهیه خود داری نمی فرمودند، جناب آقای دکتر جهانگیر میثاقیان یک پارچه روحانیت و نورانیت و کیاست و فطانت در جمیع شوؤن موافق و موافق جمیع بودند، چون شمع افروخته و نور بخشنده از شوئات بشریه بیزارو برکنارو به انوار ملائکه نوار و هر دو میثاقیان عزیز ما، به موسیقی و سنتور مسلط و در جلسات عدیده دوستان از هنر جناب دکتر مستفیض شدند و این نفس نورانی در نشر نفحات رحمانی ساعی بودند روحی فداه محترمه سرکار دکتر پروانه خانم جمالی جوهر آداب و کمالات روحانیه و معنویه آیت رحم و شفقت و محبت و گذشت و فداکاری در کل امور مساعدگروه آنی از نشر انوار روحانی به دور نبودند و آدات ستوده بهایی بچشم مجسم می فرمودند و همواره بر نور و سرور جمع می افزودند علیها من کلّ بهاء و ابهی، محترمه سرکار باهره خانم کاردان با نهایت اشتعال و انجذاب همه جا با همه کس سخن از امرالله به میان می آورد و بذر محبت الله کشتند که نتایج آن روز به روز ظاهر و آشکار خواهد شد، من جمله در دقایق اخیره

در سمرقند که گروه در حال عزیمت بود با خانم جوانی تماس گرفته از ایشان پذیرائی ولو مختصری فرموده صحبت از امرالله به میان آورده کتاب به ایشان می دهند. چون این ملاقات با خلوص و روحانیت خاص بوده نفس پاک تأثیر می کند. این خانم جوان نامه ای به آلمان می نویسد که به شهر خود کافران رفته احباء را یافته کتاب را هم خواندم و بهائی شدم و الان با خانم دیگری که دوست من است مشغول مذاکرات امری هستم و بسیار به تصدیق او امیدوارم حق ایشان را بیش از پیش موفق بدارد به زبان روسی هم آشنایی دارند علیها بهاء الله جناب آقای دکتر پرویز زیوری و جناب آقای دکتر مختار افشاریان این دو نفس نفیس مکمل یک دیگر بودند و مساعی این دو بزرگوار بیرون از حد و شمار. دکتر مختار عزیز عاشق دل باخته رنگ های گوناگون و زیبایی های جهان خلقت و محو بنا های تاریخی قدیمه و ابنیه جالبه جدیده و مناظر بر جمال و جلال طبیعت و شاکر درگاه حضرت احدیت چه نویسم از سعی عجیب و فعالیت غریب ایشان که از جمیع اقطار جهان ده ها هزار اسلاید و عکس رنگی به دست خود تهیه کرده اند، علی الخصوص از ارض اقدس و اماکن مقدسه و مشارق اذکار و در اکثر شهر های آلمان و کشور های اروپا آن ها را به نمایش در آورده و سبب اعلاء امرالله شده اند. در این سفر ادوات سنگین نمایش را اقلأ شصت هفتاد کیلو می شد به عشق نشان دادن اسلاید های مخصوصاً امری همراه آورده بودند و تنها نیروی جسمانی و روحانی حضرت دکتر زیوری معین و ظهیر بود والادر این راه های دور و برق های ضعیف و چراغ های بی نور این اقالیم نتیجه ای گرفته نمی شد همت این دو عزیز بزرگوار دست به دست داده و در تمام شهرها و کل جلسات دوستان و دعوت شدگان استفاده شایان بردند و بر اطلاعات روحانیه امریه وسائل علمیه و معنویه افزودند و جناب افشاریان باز با مساعدت جناب زیوری از این سفر نیز بانهایت همت و فدا کاری اسلاید های ذیقیمتی تهیه فرموده اند که بسیار دیدنی و آموزنده است حق به هر دو قوت و قدرت موفور عطا کند و موفقترشان بدارد اوست بخشنده و توانا ادامه دارد

نگارش: فریدون کمالی

نقل از مجله وزین نگین

ارسالی جناب دکتر حشمت شهریاری

پژوهشی پیرامون صهیونیسم و رابطه آن با آئین بهائی

سر دبیر محترم

همانطوریکه اطلاع دارید، در یکی دو سال اخیر، دست اندر کاران جمهوری اسلامی ایران، سعی کرده‌اند، جنبشی را به نام صهیونیسم، ورد زبان قرار داده، آن را در شمار تروریسم قلمداد کرده، و حتی برای بد نام کردن جامعه بهائی آنها را هم شریک در این جنبش کنند.

جای بسی تأسف است که حتی بعضی دانش پژوهان و روشنفکران ایرانی هم در مورد این جنبش اطلاع چندانی ندارند. و وقتی از آنها سؤال می شود، از صهیونیسم چه می دانید؟ جواب می دهند داستان تروریست های یهودی است که بالاخره دولت اسرائیل را به وجود آوردند.

این منطق نادرست، بنده را مجبور کرد، مطالعات عمیقی پیرامون این موضوع بسیار حساس به عمل آورم. و این نوشتار خلاصه‌ایست از پژوهش بنده که به خوانندگان مجله نگین تقدیم میدارم. امیدوارم با در نظر گرفتن اهمیت موضوع به درج آن اقدام فرمائید.

در تاریخ مندرج است که دوران طلایی زندگی قوم بنی اسرائیل بعد از سلطنت داود و سلیمان در سال ۹۲۲ قبل از میلاد، پایان پذیرفت و از آن به بعد شورش ها و ناآرامی های طولانی، قوم بنی اسرائیل را فرا گرفت و آنان را متفرق و در جهان متواری ساخت. گروهی به کشور روسیه پناه بردند، و گروهی دیگر، راهی اروپا شدند. در اروپا، بهر کجا که قوم یهود رفتند، محل مناسبی برای اقامت نیافتند و شاید بهمین دلیل، به «یهودی سرگردان»، معروف گردیدند. در حدود اواخر قرن ۱۵ قوم یهود تقریباً از تمام کشور های اروپائی رانده شده بودند. و بی رحمانه ترین واقعه، اخراج یهودیان از اسپانیا، در سال ۱۴۹۲ صورت

گرفت. در رم، یهودیان را مجبور کردند که در کثیف ترین ناحیه شهر که آنرا «گتو» یا محله کلیمیان می نامیدند، سکنی گزیدند. ضمناً آنها را وادار کردند که بازو بند زرد، بسته و کلاه مخصوص، بر سر گذارند، تا از سایر مردم رم، متمایز شوند.

در بین سال های ۱۶۴۸ و ۱۶۵۶ یعنی فقط در طول ۸ سال حدود سیصد تا پانصد هزار نفر یهودی، در اروپا به قتل رسیدند.

در اروپای غربی، یهودی ستیزی مسیحیان، با واقعه «دریفوس»، آغاز گردید. دریفوس که سرهنگی یهودی در ارتش فرانسه بود، در سال ۱۸۹۴، بعد از جنگ فرانسه و آلمان بجرم فروش اسرار ارتش فرانسه به آلمان، محاکمه و زندانی، اما بعداً بخشیده و آزاد گردید. داستان این واقعه دردناک را جوانی مجارستانی، بنام تنودر هرزل Theodor Herzl برای روزنامه ای گزارش میداد. وقوع این حادثه برای هرزل، بسیار حزن انگیز و منقلب کننده بود. بحدیکه در پایان این محاکمه، هرزل و بعضی سران یهود، متوجه شدند که امید اینکه جای امنی برای سکونت یهودیان، در اروپا، پیدا شود، بسیار کم و ناچیز است. و شاید در هیچ جای اروپا، نتوان جایی یافت که با یهودیان به طور مسالمت رفتار شود. بالاخره باین نتیجه رسیدند که یهودیان، باید برای استقرار دائمی خود، سر زمینی معین کرده، و دولتی مستقل تشکیل دهند. هرزل، با مطالعه کتاب تورات و بشارات آن، نهضت صهیونیسم را بوجود آورد. که صهیونیسم، از کلمه صهیون نام تپه های اورشلیم، که معبد داود، بر روی آنها بنا گردیده بود، گرفته شد. این کلمه، خاطره عظمت داود و سلیمان را زنده می کرد. و یادگار تمدن قوم اسرائیل، و مذهب و فرهنگ آنها بود.

این گروه صهیونیست، شروع به بررسی و جستجو، برای یافتن محلی کردند، که قوم یهود، بتواند برای همیشه در آن سکنی گزیده، و حکومت خود را

تشکیل دهد. ولی هر چه بیشتر کوشیدند کمتر محل مناسبی یافتند و تنها مکانی را، که به فرهنگ و سنن خویش نزدیک دیدند، همان مملکت فلسطین بود. در آن زمان، قسمت اعظم فلسطین را بیابانهای بایر بی آب و علف و غیر قابل زندگی تشکیل می داد. در هر صورت، صهیونیسم ها، یهودیان را تشویق به خرید زمین در فلسطین کردند. اما در ابتدا این پیشنهاد مورد موافقت یهودیان آلمان واقع نگردید. زیرا آنها، در نهایت رفاه زندگی می کردند. و دلیلی نمی دیدند که آلمان مترقی را ترک کرده، و به بیابانهای بی آب و علف فلسطین پناه برند. و این پیشنهاد، برای آنها توهینی بیش نبود.

هرزل در سال ۱۹۰۴ در سن ۴۴ سالگی با آرزوی کشوری مستقل برای یهودیان، این جهان را بدرود گفت.

بعد از جنگ جهانی اول (۱۹۱۷) که دولت انگلیس، حکومت فلسطین را بعهده ^{گرفت} Chaim Weizman بنیان گذار صهیونیسم، «آرتور بلنر Arthur Balfour» وزیر امور خارجه انگلیس را بر انگیخت که در ضمن اعلامیه ای، از دولت انگلیس درخواست کند، که به صهیونیست ها اجازه داده شود، که در سر زمین فلسطین، برای خود مملکتی تأسیس نمایند. این اعلامیه، که بعداً بنام «اعلامیه بلفور» معروف گردید، با مخالفت اغلب کشورهای خاور میانه، مواجه گردید. اما بالاخره در نوامبر ۱۹۱۷ به تصویب رسید، و بدین طریق، پایه های اولیه تشکیل دولت اسرائیل، در سر زمین فلسطین گذارده شد. سه سال بعد، در سال ۱۹۲۰، حدود ۵۰ هزار نفر یهودی، به فلسطین مهاجرت کردند. در سال ۱۹۲۸، در حدود ۱۰۰ هزار نفر یهودی، در فلسطین ساکن بودند. در سال ۱۹۳۱ حدود ۱۷۵ هزار و در سال ۱۹۳۳، حدود ۲۲۰ هزار نفر یهودی، به سر زمین فلسطین مهاجرت کردند. در سال ۱۹۳۹ حدود ۴۴۵۵۴۷ یهودی ساکن فلسطین بودند که ۳۰٪ ساکنین فلسطین را تشکیل می دادند. در آن زمان، در تل اوویو ۱۵۰،۰۰۰ نفر یهودی زندگی می کردند. یهودیان آلمان، تا پیش از روی کار آمدن هیتلر، از زندگی بسیار مرفه‌ی،

بر خوردار بودند تا اینکه در سال ۱۹۳۳ هیتلر به عنوان رئیس دولت آلمان انتخاب گردید، هیتلر که گویا در ایام کودکی، به دلالتی، جوانه کینه یهودیان، در قلبش پرورانده شده بود، اینک بار شدش، این جوانه به درخت تنومندی تبدیل گشته بود، او دیگر نمی توانست جامعه موفق و مرفه یهود را تحمل کند. لذا با سرعت، مردم آلمان را، بر ضد یهودیان شورانید.

ابتدا حق رأی دادن را، از یهودیان گرفت، و بعد با قانون نورنبرگ، در سال ۱۹۳۵، یهودیان را، به شهر وند درجه ۲ تبدیل کرد، و نه تنها آنها را از حق رأی محروم ساخت، بلکه استخدام آنها را در ادارات دولتی، و اشتغال آنها را به کسب و کار ممنوع نمود.

هیتلر مجدداً استعمال نشان زرد را بر روی لباس یهودیان، و زندگی آنان را در گتو، متداول ساخت و آنها را به اردوهای متمرکز کننده یهودیان برای اشتعال به کار های سخت، روانه نمود. با این همه، آتش کینه و حسد آن دیکتاتور جنایتکار، با گذشت ایام بیشتر شعله می کشید. تا آنکه بالاخره در سال ۱۹۴۱ هیتلر، تصمیم گرفت که قوم یهود را بکلی نابود سازد. و بنا براین، آنها را روانه اردوگاه های مرگ نمود. و در اطاقهای گاز، آنها را در اثر خفگی نابود ساخت. بعد از مرگ ۶ میلیون یهودی هیتلر دستور داد که تمام اشیاء قیمتی را از جسد یهودیان جدا، و حتی دندان های طلای آنها را بکشند، پوست و استخوان و موی سر حتی چربی بدن آنها را جدا، و قسمت های بی مصرف را بسوزانند.

دلالتی که سبب شد هیتلر به چنین جنایت وحشیانه ای دست بزند هنوز کاملاً مشخص نیست بعضی عقیده دارند، که چون آلمان در جنگ اول شکست خورد و خفیف گردید، آلمانهای نازی، دنبال گروهی می گشتند که تقصیر شکست و خفت آلمان را بگردن آنها بیندازند. متاسفانه این قرعه بنام یهودیان بی گناه زده شد، و بنا بر این یهودیان را بعنوان خائن مسؤل این خفت دانستند. عده دیگر را عقیده بر آن است که هیتلر عقیده داشت که نژاد آلمان که از

نژاد "آریا" است، بر نژاد "سامی" که یهودیان را شامل می شود، برتری دارد. و بنا بر این تصمیم گرفت که آلمان و بقیه اروپا را از نژاد سامی، پاک کند، تا فقط نژاد آریا، ساکنین آلمان و بقیه کشور های اروپا را تشکیل دهد. بعد از کشتار وحشیانه هیتلر، سیل مهاجرت یهودیان به کشور فلسطین، با شدت هر چه تمام تر آغاز گردید. یهودیان، با ابتکار آبیاری قطرهای، بیابانهای بی آب و علف فلسطین را، سبز و خرم و پر بار و میوه نمودند. در سال ۱۹۴۸ داود بن گرین David Ben Gurion به سمت نخست وزیر اسرائیل انتخاب گردید. در روز ۱۴ می ۱۹۴۸ دولت اسرائیل موجودیت خود را اعلام و دولت شوروی اولین حکومتی بود که آنرا به رسمیت شناخت. (۱)

بنا بر این، همانطوریکه ملاحظه می شود، صهیونیست ها، از بد روزگار، به بیابانهای غیر قابل زندگی فلسطین روی آوردند، و با خرید زمین های بایر، کدو یمین و عرق جبین و آبیاری منظم زمینهای بی آب و علف فلسطین را به سر زمین سبز و خرم و قابل زندگی کنونی اسرائیل تبدیل نمودند.

رابطه آئین بهائی و صهیونیسم

حال جالب است، با دانستن این تاریخچه مختصر از صهیونیسم، بینیم در کجای این تاریخ، اثری از جامعه بهائی وجود دارد. و در کدام قسمت این داستان، بهائیان دستی داشته اند، که معمین آنها را صهیونیست نامیده اند. بهائیان از سال ۱۸۵۳، (یکصد سال قبل از تأسیس دولت اسرائیل)، بعلت تبعید مؤمنین آئین بهائی، بهاء الله، که نه به میل خود، بلکه در اثر فشار دو حکومت ظالم مستبد (قاجار و عثمانی) در کشور عثمانی که فلسطین فقط جزئی از آن بوده است، سکنی داشته اند. آنها همواره در کنار برادران فلسطینی خود با صلح و صفا، و دوستی و وفا، زندگی کرده اند. هیچگاه شنیده نشده که بین بهائیان و برادران فلسطینیان، کوچکترین غبار کدورت و دشمنی بوجود آمده باشد. برای اثبات این مدعی به سال ۱۹۲۱ زمان در گذشت

عبدالبهاء، اشاره می‌کنم که ساکنین فلسطین. برای او، تشیع جنازه بسیار عظیمی ترتیب دادند و نمایندگان مذاهب و گروه‌های مختلف فلسطین، به سوگواری نشستند. در این سوگواری، نماینده هر گروهی، به نوبه خود سخنی گفت. و مکنونات قلبی خود را، بر زبان راند که شرح کامل آنها در روز نامه "النفر" در حیفا درج گردید. از جمله، نماینده مسلمان فلسطین، حضرت ادیب، یوسف افندی، احساسات قلبی خود را چنین بیان کرد:

ای معشر عرب و عجم، برای که گریه و زاری می‌کنید؟ آیا برای کسی (عبدالبهاء) است که در حیات دیروزی خود، بزرگ بود و در موت امروزی بزرگتر است. نظر براست کنید نظر به چه نمائید نظر به شرق و غرب نمائید ببینید چه عظمت و جلالی غیبت نموده و چه پایه بزرگ صلحی منهدم شده چه لبهای فصیحی خاموش گشته ...والسفا.

سپس نماینده مسیحیان فلسطین حضرت فاضل، ابراهیم افندی، چنین آغاز به سخن نمود: "چقدر این مصیبت، جانگداز، تلخ و ناگوار است. این خسارت، فقط راجع به مملکت ما نیست، بلکه یک فاجعه عمومی است. حضرتش (عبدالبهاء) ناس را تهذیب فرمود، تعلیم نمود. احسان کرد و ارشاد فرمود تا آنکه قومش را به اعلی ذروه جلال فائز نمود...."

یهودیان بتدریج بعد از جنگ دوم، بیشتر و بیشتر به کشور فلسطین هجرت کردند. حتی تعداد بی شماری از یهودیان ایران هم به کشور اسرائیل روی آوردند، که هنوز به زبان شیرین فارسی تکلم می‌نمایند. بعضی هم در مقامات مهم دولتی شاغل هستند. البته بهائیان همواره با هر دو ملت مسلمان و یهودی فلسطین، روابط حسنه داشته‌اند. بهائیان در هر کجای دنیا، که زیسته‌اند، با اقوام و ملل مختلف، صرف نظر از نژاد و رنگ و مذهب و ملیت، روابط صمیمانه داشته‌اند. و سعی کرده‌اند بآنها خدمت کنند. هر گز شنیده نشده که در مملکتی، از بهائیان، شکایتی شده باشد، که خدای نکرده نسبت به گروهی، عملی جز رفتار محبت آمیز داشته‌اند. کما اینکه در زمان قحطی

فلسطین، بهائیان بودند که برادرانه به کمک و یاری آنها شتافته، و به تمام مردم فلسطین مواد غذایی رساندند و آنها را از قحطی مسلم نجات دادند. البته وقتی یهودیان هم به فلسطین هجرت کردند، بهائیان در کنار آنها با نهایت برادری و برابری زیستند. بنا بر این از معممین باید سؤال کرد، که در کجای تاریخ فلسطین، از اینکه بهائیان، خدای نکرده، نسبت به برادران فلسطینی خود، کوچکترین کوتاهی کرده اند اثری یافته اند و یا در کجای تاریخ اثری از همکاری بهائیان با صهیونیسم می بینند. اگر چنین است، اعلام دارید تا عالمیان با خبر شوند. آیا جز این است که بهائیان همواره آرزو می کرده اند که این دو ملت فلسطین و اسرائیل در کنار یکدیگر، با صلح و صفازندگی کنند؟ همانطوریکه ملاحظه می شود، داستان همکاری بهائیان با صهیونیسم هم فقط و فقط ساخته و پرداخته افکار معممین است. و خیال باطل آنها این است که شاید بتوانند با این تهمت ها و نسبت های ناروا، حیثیت جامعه بهائی را خدشه دار نمایند، که خیلی دیر است. و فقط باید منتظر عواقب اعمال ظالمانه اشان باشند و بقول شاعر:

هرگز گمان مدار که ظلمی وفا کند گیتی فرو گذارد و گردون رها کند
قرضی است نزد طبیعت به مدتی هر موقعی که وقت بدانند، ادا کند

مأخذ

1- Zionism Britannica V22 15(th)Editio

نویسنده : همایون حسامی

بغداد بروایت تاریخ بمناسبت وقایع خونین اخیر بغداد

بغداد نام دهی بود در نزدیکی شهر تیسفون می گویند وقتی ابو جعفر منصور بخلافت رسید در صدد ساختن بارگاه خلافت برآمد. در مورد چگونگی نام بغداد در دایرةالمعارف اسلام جلد اول آمده است که این نام از دو جزء فارسی (بغ) بمعنی خدا و (داد) بمعنی بخشش تشکیل شده و بمعنی خداداد است در مورد بنای این شهر زنده یاد دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب دو قرن سکوت در آن مورد مطلب مفصلی می نویسد که خلاصه آن این است : ابو جعفر منصور برادر ابوالعباس سفاح که خلیفه کوفه بود پس از برادرش در جستجوی محل مناسبی برای بوجود آوردن شهری مناسب محل خلافت بود و حکما و اهل بصارت آن زمان محل فعلی بغداد را باو پیشنهاد نمودند یکی از عقلای نصاری گفت : یا امیر المؤمنین یکی از فضائل این موضع آنستکه میان دجله و فرات افتاده است و در وقت محاربه دجله و فرات همچنان باشند که دو خندق شهر و چون مقام در میان است اگر جسر را قطع کنند دشمن نتواند گذشت او نیز خشت اول را بدست خود نهاد و بدین ترتیب شهر بغداد بدست مهندسین و استادان آنروزگار ساخته شد و آنرا مدینه الاسلام نام نهادند و بغداد نام دهکده ای بود در نزدیکی این شهر که بعداً بر این شهر نهاده شد. چون زبغداد و لب دجله دلم یاد کند دامنم را چو لب دجله بغداد کند

زندگانی ساده خلفای صدر اسلام

پس از رحلت رسول اکرم (ص) و اختلاف عقیده مابین فرق مختلف مهم

در صدر اسلام سر انجام از میان صحابه پیغمبر (ابو بکر عبدالله ابن ابی قحافه ملقب به (الصدیق) بعنوان اولین خلیفه برگزیده شد او پدر یکی از همسران حضرت رسول اکرم یعنی (عایشه) بود کمتر از دو سال خلافت کرد ولی در همین مدت کوتاه به جمع آوری آیات پراکنده قرآن کریم پرداخت و مشایخ عرب را که در نتیجه رحلت پیغمبر اکرم راه عناد در پیش گرفته بودند تحت انقیاد در آورد و سوّم آنکه با فراهم آوردن سه لشکر مرکب از ده هزار مرد جنگی به جهانگیری پرداخت و از سه راه به شام حمله نمود ولی عمر خلافتش کوتاه بود و ثمره فتوحات خود را ندید. عمر دومین خلیفه پس از رحلت پیغمبر بود او هم مانند ابوبکر از اصحاب حضرت رسول بود و پدر یکی دیگر از زوجه های پیغمبر بنام (حفصه) بود عمر زندگی بسیار ساده ای داشت و در زمان او بود که در نتیجه حمله اصحاب بمصر؛ آفریقا؛ اسپانیا؛ ایران و سایر ممالک متمدن بارهای زر و سیم و غنائم جنگی و باج و خراج و خمس و زکات به بیت المال مسلمین در مدینه سرازیر گردید و خلفا در صدر اسلام هرگز تصور بدست آوردن چنین ثروت گزافی را نمی کردند و بدستور عمر برای همسران پیغمبر و بستگان وی مقرری سالیانه معین گردید بطوریکه در کتاب تاریخ جامع ادیان تألیف (جان ناس) و ترجمه مرحوم علی اضغر حکمت (وزیر معارف زمان رضاشاه پهلوی) مثلاً برای عایشه همسر پیغمبر که دختر ابو بکر بود سالیانه دوازده هزار درهم معادل دویست و چهل دلار و برای دیگران بنا بر موقعیت فامیلی و یا شغل و مقام مبلغی معادل بین ده تا سی دلار مقرری تعیین نمود. عمر برای ادامه فتوحات خود در ایران خوزستان را جزو قلمرو بصره بحساب آورد بصره روستائی بود در کنار شط العرب و بیشتر آرامی ها ساکن آنجا بودند و قبائل عربی که از عربستان بقصد زیارت و یا بدست آوردن غنائم جنگی بدین سوی روی آوردند بامر عمر در بصره سکونت یافتند و بصره بصورت پایگاه لشگریان عرب در آمد که براحتی بایران دسترسی داشتند اما در سال ۲۰۰ خورشیدی بود که

که طاهر ذوالیمینین در ایران قیام نمود و سراسر ایران را در زیر چتر حمایت و قدرت خود گرفت و بروایتی نام طهران بمناسبت نام طاهر بوده است که البته چندان مستند نیست. در اواخر قرن سوم هجری خلفای عباسی رو به ضعف رفتند و بین سپاه غارتگر آنان بر سر در آمد های خوزستان اختلاف افتاد و کارگزاران خلفای عباسی چنان در غارت و زور گوئی و چپاول اموال مردم با هم مسابقه گذاشته بودند که مردم روستاها از دست ظلم و جور آنها کشت و زرع را رها نموده به شهرها پناه بردند.

خلفای راشدین

زندگی ساده و دور از تجملات خلفای صدر اسلام نمونه و سرمشق بود از برای مسلمانان واقعی تا از مادیات بدور و به معنویات هرچه بیشتر نزدیک باشند و مروج عدل و داد و صلح و صفائی باشند که پیغمبر اسلام برایشان ارزانی داشته بود و بهمین جهت اغلب شعرای پارسی گوی تلخی و شکست غلبه بر ایران را با شهد و شیرینی عدل و عدالت اسلامی تحمل نمودند؛ امیر خسرو دهلوی می فرماید:

چنان کز چهار عنصر آدمی زار	ابو بکر اول آنهم منزل غار
عمر دوّم که بستند جان ز فرزند	که زنده کرد از آن عدل خداوند
سوم عثمان دو صبح صدق را مهر	که گشت از مهر قرآن روشنش چهر
چهارم حیدر آن در هر هنر فرد	فقیه و عالم و مرد جوانمرد

و یا مولانا در مثنوی معنوی می فرماید:

چون ابوبکر آیت توفیق شد	یا چنان شه صاحب و صدیق شد
چون عمر شیدای آن معشوق شد	حق و باطل را چو دل فاروق شد
چونکه عثمان آن عیان را عین گشت	نور فایض بود و ذی النورین گشت
چون زرویش مرتضی شد در فشان	گشت او شیر خدا در موج جان

و یا نظامی گنجوی می فرماید:

به مهر علی گر چه مُحکم بی‌ام
هم‌ایدون در این چشم‌روشن دماغ
بدان چهارسلطان درویش نام
ز عشق عمر نیز خالی نی‌ام
ابوبکر شمع است و عثمان چراغ
شده چار تکبیر دولت تمام

بدین ترتیب خلفای صدر اسلام بویژه حضرت علی علیه‌السلام در نزد شیعیان نمونه و نموداری از فتوت و جوانمردی شدند چنانکه گفته شد عمر برای تسلط بر جنوب ایران بصره کنونی را در کنار اروند رود بصورت پایگاه نظامی خویش در آورده بود و اعراب عربستان بخاطر بدست آوردن غنائم از کشورهایی که بدست اعراب افتاده بود بسوی عراق فعلی روی آوردند و تا قبل از آن اعراب با این نواحی آشنا نبودند و حتی عمر نامه ای که به سعد ابن وقاص نوشته است عراق را ارض‌الهند نامیده است. این وضع تا زمان طاهر ذوالیمینین ادامه داشت در آن زمان حاکم خوزستان را خلیفه بغداد انتخاب می نمود و مالیات و باج و خراج به بغداد ارسال می گردید عمر در مورد خرج از بیت المال مسلمین بی نهایت سختگیر بود و هرگز لباس فاخری به تن نداشت و حضرت علی علیه السلام نیز پیوسته جامه وصله دار بتن داشت در یک دوره دوازده سال و اندی خلافت ابو بکر و عمر اصول و سنت های اسلامی کاملاً رعایت می شد. عثمان مردی محبوب بود و در مقابل خواهش و درخواست اقوام ضعیف بود و از این لحاظ نقطه مقابل عمر بود.

مولانا جلال الدین رومی در یک قطعه زیبا از دیدار سفیر روم که بخیال خودش برای باریابی به دربار عمر به مدینه آمده بود و سراغ دربار و قصر مسلمین را از این و آن می گیرد سخن می گوید و می فرماید زن عربی این چنین او را راهنمایی می نماید:

دید اعراب زنی: او را دخیل
زیر خرما بن ز خلقان او جدا
گفت: تک خفتست زیر آن نخیل
زیر سایه خفته بین سایه ی خدا

سفیر روم در حالیکه از ترس و تعجب بر خود می لرزید گفت:

بی سلاح این مرد خفته بر زمین من به هفت اندام لرزان این چنین
 هیبت حقست این از خلق نیست هیبت این مرد صاحب دلق نیست
 بهر روی وقایعی از قبیل قتل عثمان بیعت با حضرت علی و جنگهای صفین
 جمل و نهروان پیدایش خلافت امویان و وقایع کربلا و سقوط بنی امیه و روی
 کار آمدن عباسیان امارت و سیادت را از راه دیانت بنیان نهاد.

خلفای بنی امیه و بنی عباس با ظلم و جور بمردم و مال اندوزی و
 طمعکاری خویش ریشه نهال اطمینانی را که از این رهگذر در دل ایرانیان
 پدید آمده بود خشکانید زیرا از یک طرف عمال حکومت چون به بقای خود
 امیدی نداشتند کوشش می کردند حد اکثر سوء استفاده را نموده و ثروتی
 جمع آوری نمایند و بهر طریق از مردم باج و خراج بگیرند و از طرف دیگر با
 دادن رشوه های کلان و هدایای گرانبها به مأموران و خود خلیفه بیشتر در
 مسند قدرت بمانند و اگر احیاناً معزول و مغضوب شدند باندازه کافی مال و
 ثروت ذخیره کرده باشند. در سال ۶۵۶ هجری بغداد سقوط نمود و با پایان
 کار المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی جمعی از خاندان خلافت به مصر
 فرار نموده و در آنجا مدتی خلافت عباسیان مصر را داشتند تا آنکه سلطان
 سلیم عثمانی حکومت آنان را بر چید و بساط خلافت اسلامی از قاهره به
 قسطنطنیه انتقال یافت که تا زمان اتاتورک دوام داشت.

شهر هزار و یکشب

این نکته قابل ذکر است که اعراب تا قبل از فتح ایران و مشاهده جاه و جلال و
 قصر و بارگاه شاهان ایران زمین بصورت بدوی و بسیار ساده و ابتدائی حکومت
 می کردند ولی پس از آن خلفا بویژه هارون الرشید به تجملات روی آورده که
 نمونه های آن را در داستانهای هزار و یکشب به تفصیل شنیده اید.
 در زمان هارون الرشید و مامون بغداد شهری که در کنار خرابه های تیسفون
 بنا گشته بود وسعت یافت و مرکز افسانه های هزار و یکشب گردید و چون

وجود دو شطردجله و فرات این شهر را از یک طرف به بصره متصل می ساخت و از بصره به دهانه خلیج فارس راه یافته و باعث رونق کار بازرگانان و سوداگران می شد. بغداد در دوران مأمون بحدی آباد شده بود که عظمت و شکوه تیسفون و بابل قدیم را بیاد می آورد. شهری که سر نوشتش این بود که زمانی بس دراز و طولانی مقرر حکمرانی بر سراسر مملکتی اسلامی باشد و مدینه الاسلام نام گیرد. اما افسوس که در آن زمان از تنها چیزی که اثری هویدا نبود آن عدل و عدالت اسلامی بود که پیغمبر اکرم آن قوم را بدان دعوت فرموده بود و بجای سادگی و بی پیرایگی زندگانی راد مردانی همچون حضرت علی علیه السلام زر و زیورقصر و بارگاه خلفائی همچون هارون الرشید به تقلید از درگاه قیصران روم و بارگاه سلاطین ساسانی چشمها را خیره می ساخت. اما این همه جلال و زر و زیور از کجا فراهم می گردید؟ آیا قومی که از ابتدائی ترین اصول علمی محروم بودند بمدداقتصادی سالم به چنین مال و ثروتی دست یافته بودند؟ آیا قصر های خلیفه و بزرگان شهر با آن همه کنیزکان زیبا روی و خواجگان حرمسرا فرشهای گرانبها، و پرده های رنگارنگ ابریشمین و مخارج هنگفت شبهای افسانه ای هزار و یکشب از کجا تأمین می شد؟ خلیفه های بادیه نشین بزودی در قصر و بارگاه خود مراسم عید و سلام برپا ساختند و اطرافیان چاپلوس و جیرخوار؛ دلقک های درباری؛ شاعرانی که برای لقمه نانی منت دونان می کشیدند و فراشان و حکامی که هر گونه ظلم و ستمی را بر عیت روا می داشتند تا بساط سوراچرانی خودشان در سایه عیش و کامرانی خلیفه بر قرار بماند در اطرافشان جمع شدند.

استاد دکتر عبدالحسین زر کوب در کتاب دو قرن سکوت خود داستان عبرت انگیزی از دربار هارون الرشید را بدین شرح آورده اند که هارون بوزینه ای را مقام امارت داد. چنانکه سی مرد از درباریان وی ملتزم رکاب آن بوزینه بودند و به امر خلیفه بکمر او شمشیر بسته و سوارانی در اطراف او ملتزم رکاب بودند و هر کس به خدمت درگاه او میرفت موظف بود که

دست آن بوزینه را ببوسد این بوزینه به (زبیده) خاتون خلیفه بغداد تعلق داشت و حتی چند دختر را مجبور بازدواج با آن بوزینه نمودند تا سرانجام یکی از امیران بنام (یزیدبن مزیدشیبانی) تحمل این خواری را نیاورد و آن بوزینه را بکشت و شاعران و متملقان خلیفه هارون و زبیده را تسلیت گفتند بدین ترتیب که اطرافیان خلیفه برای منافع شخصی خود و رضای خاطر خلیفه از هیچ خفت و خواری پروائی نداشتند.

در همین کتاب از نوشته های دکتر زرکوب داستان عباسه خواهر هارون الرشید را می خوانیم که چنین نقل می نماید.

(هارون الرشید خواهری داشت بنام عباسه که او را بسیار دوست می داشت و همیشه در محضر هارون الرشید بود از طرفی هارون الرشید مایل بود جعفر برمکی نیز همواره در کنارش باشد و عباسه نمی توانست در حضور یک مرد نامحرم آزادانه در نزد هارون باشد هارون الرشید دستور داد بخاطر رعایت امر شرعی و اسلامی صیغه عقد بین آنها جاری شود بشرط آن که ازدواج و زناشوئی صورت نگیرد و بدین ترتیب آندو بدون مانع شرعی در مصاحبت یکدیگر باشند عباسه و جعفر برمکی هر دو جوان و زیبا بودند و مانع شرعی هم در میان نبود و پنهان از چشم هارون الرشید صاحب دو فرزند می شوند برای آنکه هارون الرشید از این ماجرا با خبر نشود پنهانی هر دو پسر را به مکه نزد کسی می فرستد.

روزی عباسه بر کنیزی خشم می گیرد و بسختی کنیز را کتک می زند کنیز هم برای انتقام جوئی ماجرای تولد دو فرزند عباسه را به هارون الرشید خبر می دهد. هارون الرشید بسیار خشمگین می شود و بروی خود نمی آورد تا زمانیکه برای رفتن به حج عازم مکه می شود و در کمال قساوت دو فرزند بیگناه عباسه و جعفر برمکی را در چاهی افکنده و سر چاه را می پوشاند و دشمنی او با برمکی تا بدانجا رسید که بخاطر تصاحب اموالشان نسل آنان آنان را بر انداخت. بقول صایب تبریزی

ادامه در صفحه ۶۰

خانم دلیله طیبی

ادامه مطالب پیشین

سیر موسیقی در ایران

۱۰- حضرت ولی امرالله در مورد اجرای موسیقی در جلسات و کنفرانس ها خطاب به یکی از اعضاء می فرمایند (موسیقی بدون شک قسمت مهمی از برنامه اجتماعات بهائی است و حضرت مولی الوری اهمیت آن را تذکر داده اند. ایضاً در هفتم آپریل ۱۹۳۵ می فرمایند (بهتر است یاران در جلسات عمومی خود از سرودهای امری که اعضاء تصنیف کرده اند و نیز اشعار و مناجات هائی که بر اساس بیانات الهیه تنظیم شده است استفاده کنند. یک آهنگ تنظیم شده برای استفاده مدارس تابستانه بهائی و کنفرانس ها و کلاس های دروس اخلاق شامل مقاصد بهائی است) ایضاً این موضوع شروع پروگرام قطعی تحقیقات و ورود به عالمی است که برای جامعه بهائی سرمشق موسیقی خواهد بود و احتیاجات و تفریحات آنها بر آورده خواهد کرد. این مقدمه مאלاً با مطبوعات و صفحات موسیقی بوسیله دوستان بهائی تنظیم و ترتیب داده خواهد شد.

۱۱- حضرت شوقی افندی در نظامات بهائی راجع به موسیقی می فرمایند (یک آهنگ بهائی باین منظور بوجود می آید که حیات بهائی را اشباع و مستغنی نماید).

البته آثار و الواح عدیده موجود است که مؤید بیانات فوق است و لیکن برای انسجام مطلب و تیمن و تبرک این وجیزه آنچه در این زمینه در دسترس بود تقریر رفت و همین بیانات دوستان عزیز را برای درک عظمت و اهمیت موسیقی در این امر بدیع و دیانت جهانی کفایت می کند. بهر حال چنانچه در ابتدای مطلب بیان شد در چون آن زمانی و با طرز تلقی

و روحیه مردم - فقط خلاقیت کلام الهی می‌توانست چون نسیم بهاری که گلها را شکوفا می کند در کلیه شئون موجوده علمی، اجتماعی، همبستگی، جهش و جنبش و روح حیات بوجود آورد حتی سبب بروز ظهور اکتشافات و اختراعات متواتره گردد و بالطبع موجب شکوفائی جلوه های موسیقی نیز گردید. تا بدان حد موفق به ازاله تعصبات از افکار جامعه و گرایش آن به موسیقی گردید که امروز بچشم خویش می بینیم و بگوش خویش می شنویم مردمی که اصلاً، موسیقی بر ایشان حرام بود از در و دیوار خانه ها و خیابان ها و رهگذر های آنها نوای دلکش موسیقی بگوش می رسد. ولی آنچه شایان توجه است و با صراحت بآن میتوان اذعان نمود این است که موسیقی سنتی و اصیل ایرانی حیات و رشد خود را مدیون و مرهون علاقه و توجه خاص حضرت عبدالبهاء، روح ماسواه فداست.

در مصاحبه که با جناب سیحون (ابوی آقای هوشنگ سیحون) داشتم (نگارنده اغلب برای درج در مجله ترانه امید با متقدمین امر و یا مسافرین از راه دور رسیده مصاحبه بر گذار می نمودم) موضوع بحث روند کند و تند موسیقی در مراحل زمانی مختلف بود. ایشان به نکات جالبی اشاره نمودند که ذیلاً نگاشته می شود.

در دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار نواختن تار و سه تار بالاخص آگاهی بدستگاههای موسیقی منحصر به دو برادر بنام های آقا علی اکبر و آقا غلام حسین که بدستگاه های موسیقی سنتی و گوشه ها و ریزه کاری آن وقوف کامل داشتند.

ادامه دارد

جناب دکتر حسین رستگار اعلی الله مقامه
ادامه مطالب پیشین

فلسفه اعداد و حرمت تقدیس اعداد

قسمت عمده دنیای محسوس، یا دیدنی و یا شنیدنی است هر دو اینها تعداد (کم) ارتعاشات در ثانیه می باشد که اعصاب بینائی یا شنوائی را متأثر و بدینوسیله ما می بینیم و یا می شنویم. گاهی احساسات دیگری مانند بویائی و چشائی... هستند که دیدنی و شنیدنی نیستند ولی در هر حال تابع مقدار (کم) می باشند. باید دانست که محسوسات انسان تابع ده ۱۰ حس می باشند:

۱ - بینائی ۲ - شنوائی ۳ - بویائی ۴ - چشائی ۵ - حس لمس ۶ و ۷ احساس سبکی و سنگینی ۸ و ۹ احساس سرما و گرما ۱۰ - حس فضائی (حس مکان و وضعیت بدن) این حس ها همگی تابع کم و کیف می باشند. درک نیز چنین است زیرا یکی کردن است - دیگری معمولی - آن دیگر با هوش و چهارمی نابغه. ۲ - توجیه دیگر عقیده فیثاغورث آنکه: عده ای از حکماء یونان که پی به ذات پاک احدیت برده ولی نمی توانستند در محیط شرک یونان که به سقراط حکیم که از سوی قلم اعلی به سید الفلاسفه موسوم است جام شوکران نشانند، صریحاً ذکر خدای یگانه نمایند، به رمز و اشاره آنرا تفهیم می نمودند. فیثاغورث نیز چنین اندیشه ای داشته است. زیرا مبداء کلیه اعداد یک است و بهمین منوال مبداء، کلیه ممکنات خداوند یکتاست عدد یک مبداء اعداد و یک خدا مبداء کائنات، منتهی اینکه عدد یک حقیقتی لاشیئی (غیر مادی) و فرضی است و تجلی ظهوری در همه اعداد دارد و لیکن حق جلّ جلاله حقیقی است کلشیئی و مجرد از ممکنات و تجلی صدور بر آنها داشته و لایدرک است

۳ - تعبیر دیگری که میتوان از نظر فیثاغورث استنباط کرد اینکه عدد از نظر جبری شروع و انتهائی ندارد و از منهای بی نهایت تا بعلاوه بی نهایت و این

بدایت و نهایت در ذهن بشر و حتی در حافظه عظیم ترین کامپیوترها نمی - گنجد و این خود از نعوت حضرت احدیت است که وجودش مبدء و انتهایی ندارد، من الازل الازل الی ابد الابدین می باشد.

۴ - نظر فیثاغورث را از وجهی دیگر می توان اثبات الوهیت و توحید از نظر ریاضی دانست. چرا که از نظر علم حساب اعداد به جهت مثبت، عدد یک و کلیه اعداد متکی بدان می باشند. یک میلیون یعنی یک میلیون (۱) یک و یک در همه اعداد وجود و ظهور دارد، خدا هم یکی است و مبدء و خالق موجودات ولی تجلی او صادر بر اشیاء و تجلی صدوری است.

اما از نظر توحید الهی حضرت عبدالبهاء در مفاوضات می فرماید قوله الاعلی «.....شُبْهه نیست که در ابتدای مبدء واحد بوده است مبدء نمی تواند دو (۲) باشد زیرا مبدء جمیع اعداد واحد است دو (۲) نیست و دو محتاج بمبدء.....»

۵ - تعبیر و نتیجه ای دیگر بر عقیده فیثاغورث این است که: نظام گیتی و گردش کواکب و سیر زمان متکی باعداد و ریاضیات و علوم منشعب از آن می باشد. نظم کائنات و نظم اعداد و رموز آنها بر هم منطبق است. مثلاً کره زمین در مدت ۲۴ ساعت (عدد) یک بار بدور خود می چرخد والی آخر

ب - اهمیت و رموز بی نظیر و مثیل عدد مبارک ۹ :

عدد مبارک ۹ ، عدد خیر و برکت و روشنائی و بحروف ابجد برابر کلمه بهاء، و بدین مناسبت مورد تقدیس و احترام اهل بهاست. عدد ۹ در مرحله تکامل طبقه آحاد و از لحاظ ریاضی خواص ویژه دارد که ممتاز از کلیه اعداد می باشد.

نخست آنکه عدد ۹ در هر عددی ضرب شود اگر از طبقه آحاد باشد حاصل آن نیز ضریبی از ۹ می گردد فی المثل

$9 = 1 + 8$ و $9 = 9 \times 1$ و اگر از طبقه عشرات ببالا باشد حاصل آن نیز ضریبی از ۹ می باشد فی المثل $9 = 9 + 9 + 9 = 27 = 6 + 9 + 3$ و $3996 = 1005 - 501$

ج - اهمیت و رموز عدد مبارک ۱۹ :

عدد مبارک ۱۹ ترکیبی از اعداد یک (عدد خداوند یکتا) و ۹ عدد بهاء می باشد

این عدد برابر دو کلمه واحد ابهی، و واحد بیان بفرموده حضرت ربّ اعلیٰ قرار داده شده است. عدد ۱۹ اگر در خودش ضرب شود عدد ۳۶۱ برابر کلمه کلشئی بدست آید و آن احاطه علم الهی است. ادامه دارد

بقیه از صفحه ۵۵

روزگار از تو و مرگ تو فراغت دارد

شط بماند ز روش گر تو به بغدادروی

و امروز پس از گذشت سالیانی بس دراز و طولانی بار دیگر وقایع خونین بغداد و ماجرای اعدام صدام حسین نام بغداد را دو باره بر سر زبانها انداخته است.



جناب دکتر ذبیح الله عزیزی

بتاریخ نهم آپریل ۱۹۸۰

گریت نت نیویورک

بیمارستان و زایشگاه میثاقیه و تشکیلات وابسته بدان

همزمان اواخر جنگ جهانی دوم بود که دعوت نامه ای از طرف محفل مقدس ملی بهائیان ایران بدستم رسید که برای ایجاد و تشکیل بیمارستان بهائی جهت مذاکره و مشاوره با همکاران خود تشریک مساعی نمایم.

ساختمان بیمارستان توسط یک فرد بهائی که من تا آن زمان افتخار آشنائی ایشان را نداشتم «جناب عبدالمیثاق میثاقیه» بجامعه بهائیان ایران تقدیم شده بود. محل ساختمان در خیابانی بود تازه تأسیس که هنوز خاکی بود و اطراف خالی، ساختمان های چندی در آن خیابان ساخته نشده بود خلاصه محلی بود ساکت و آرام و مناسب برای بیمارستان در شمال شهر طهران.

وقتیکه در جلسه حضور یافتم مشاهده نمودم که محل عبارتست از یک ساختمان سه طبقه که فقط پایه های ستونی آن بر پا گشته و ابدأ تقسیم بندی اطاق ندارد و بصورت سه سالن بزرگ وسیع روی هم قرار گرفته است و در طبقه دوم آن عمارت خالی تهی دراز ۲۰ الی ۲۵ صندلی برای مدعوین گذارده اند و تا آنجا که خاطره ام اجازه می دهد مدعوین عبارت بودند: از متصاعدین الی الله جناب حبیب مؤید جناب دکتر محمود رمزی جناب دکتر مرتضی دانش جناب دکتر سرکیسیان جناب پرفسور

منوچهر حکیم، جناب غلامحسین خان حکیم، جناب دکتر ایادی، جناب دکتر امین الله مصباح، جناب دکتر امان الله وزیرزاده و جناب دکتر علی راسخ که الحمدلله در قید حیاتند. دیگران گرچه پزشک نبودند و اسامی آنها در خاطر من مانده است.

پس از تلاوت مناجات امریه محفل مقدس ملی بهائیان ایران قرائت شد که مضمون تقریبی آن چنین بود که جناب عبدالمیثاق میثاقیه این محل را جهت بیمارستان و کمک به فقیران و بینوایان اهداء نموده اند پر شماسست که بکوشید و این بیمارستان را که متعلق بجامعه بهائیان ایران است تأسیس و تکمیل کنید و برای پذیرائی بیماران از هر نژاد و مذهب و هر ملت و مملکت آماده نمائید. در آن زمان در ایران بیمارستان های خصوصی چندی نبود و کسی از تشریفات اداری و رسمی مملکت آگاهی و اطلاعات کافی نداشت و وزارت بهداشتی وقت در ایران نیز توجهی بامور بیمارستان های خصوصی نمی نمود. باری در همان جلسه جمعی مأمور تعمیر و تبدیل سالن ها به اطاق بیماران و تأسیسات بیمارستانی گشتند و برخی مأمور مطالعه برای گرفتن امتیاز بیمارستان و تشریفات قانونی شدند و چون بیمارستان موقوفه ای نداشت و بودجه محفل مقدس ملی بهائیان ایران هم چندان غنی نبود جناب میثاقیه خود تعهد کرد که مخارج مقدماتی و تکمیل ساختمان بیمارستان و تهیه وسائل ضروری را از کیسه فتوت خود پرداخت نماید. و از طرف محفل مقدس ملی لجنه ای بنام لجنه بیمارستان تأسیس گشت که اداره امور بیمارستان تحت نظر آن لجنه که بعداً بعزل چندی بهیئت مدیره بیمارستان تسمیه شد محول گردید.

هیت مدیره بیمارستان با مشاوره و تصویب محفل مقدس ملی نام بیمارستان را از برای قدر دانی از جناب میثاقیه بیمارستان و زایشگاه میثاقیه انتخاب نمود، در کوتاه ترین زمان ساختمان برای بیمارستان تکمیل و آماده شد و چون اتمام جنگ جهانی دوم بود و وسائل بیمارستانی در طهران وجود نداشت بزحمت فوق العاده وسائل پزشکی و جراحی از محل های مختلف و حتی از محکمه های خصوصی احبای بهائی خریداری و جمع آوری گردید. امتیاز بیمارستان از وزارت بهداشتی بنام جناب پرفسور حکیم بعنوان

پزشک مسئول بیمارستان گرفته شد و اساسنامه بیمارستان بصورت شرکت سهامی که در حقیقت سهامداران اصلی محفل مقدس ملی بود تنظیم گشت و خط مشی بیمارستان آماده شد که از منافع و عایدات بیمارستان مخارج توسعه و خدمت و پذیرائی و معالجه بیماران بی بضاعت از هر مذهب و ملت پرداخت گردد.

کادر اداری بیمارستان از جمع احبای مقیم طهران با کمترین حقوق انتخاب گردید و کادر فنی و پرستاری را بدون توجه به مذهب و ملیت از بین شایسته ترین افراد با بهترین حقوق استخدام نمود، در صورتیکه در سالهای اول تأسیس بیمارستان در آمد چندانی نداشت و هر ماهه کسری بودجه هم داشت. ناگفته نماند که رؤسای قسمت های مختلف بیمارستان و هم چنین اعضای هیئت مدیره بیمارستان و رؤسای حسابداری و بیمارستان تا آخرین دقیق از گرفتن هر گونه حقوق و دست مزدی خود داری نمودند و پزشکان بهائی و جراحان در نهایت دلسوزی و بدون انتظار گرفتن دستمزد ویا پایمزد وقت و بی وقت برای معالجه و اعمال جراحی بیماران بی بضاعت و مجانی بیمارستان اعم از مسلمان و یهودی و مسیحی و زردشتی و بهائی به بیمارستان می آمدند و بی نهایت دلسوزی و محبت می نمودند.

همچنان که طهران آماده می شد و ترقی می کرد بیمارستان هم در ترقی و پیشرفت بود تا آنجا که هیئت مدیره و مسئولین وقت متوجه شدند که ساختمان قدیمی بیمارستان در خور مقام و منزلت جامعه بهائیان ایران نیست. تشکیلاتی پیشرفته تر لازم دارد و اطاقهای عمل مجهزتر باید تهیه نمود و کادر فنی آماده تری باید استخدام کرد.

بنا بر این باز هم یکمک مادی جناب عبدالمیثاق میثاقیه و قرضی از افراد و پزشکان شاغل در بیمارستان عماراتی جدید با تجهیزات کامل و ممتاز ساخته و پرداخته شد و بیمارستان و زایشگاه میثاقیه در این عمل تجدید نظر

در امور بیمارستانی پیشقدم سایر بیمارستان ها گشت تا جائیکه هیچ بیمارستانی در طهران با تجهیزاتی همانند بیمارستان میثاقیه در آن وقت وجود نداشت و از طرف وزارت بهداری بعنوان بیمارستان ممتاز مفتخر گشت و بهمین علت طبقات عالیه مملکت برای معالجه و اعمال جراحی و زایمان های همسر های خود به بیمارستان میثاقیه مراجعه می نمودند.

مقارن همین زمان هیئت مدیره بیمارستان متوجه گشت که کادر فنی تحصیل کرده برای پرستاری در طهران کمیاب و محدود است پس مصمم گشت که خود آموزشگاه بهیاری تأسیس کند و افراد شایسته تری تربیت نماید. با زحمت فوق العاده برای اولین مرتبه در طهران بلکه ایران یک بیمارستان خصوصی موفق شد امتیاز آموزشگاه بهیاری شبانه روزی رایگان را در ایران اخذ نماید و تأسیس مدرسه ای کند که پزشکان و استادان پزشکی دانشگاه طهران در این آموزشگاه مجاناً بتدریس مشغول شوند، و کار آموزی دانشجویان در بیمارستان زیر نظر پرستاران مجرب و تحصیل کرده انگلستان اعم از بهائی و مسلمان انجام می شد بطوریکه در کمتر از ۷ یا ۸ سال متجاوز از سیصد بهیاری مجرب در سطح عالی از بهائی و مسلمان و ارمنی و یهودی در این در این آموزشگاه فارغ التحصیل شدند که بیش از صد نفر آنها در خود بیمارستان میثاقیه بکار مشغول بودند و بقیه در سایر بیمارستان های ایران.

این اقدام هیئت مدیره بحدی موفقیت آمیز بود که مورد عنایات و الطاف بیت العدل اعظم قرار گرفت و عده ای از بیمارستان دولتی و خصوصی حاضر شدند کمک مالی به آموزشگاه بهیاری بیمارستان میثاقیه بنمایند تا از برای آن بهیاری تربیت کند.

ادامه دارد

خانم دلیله ثابت (طبیعی)

ادامه مطالب پیشین

(نخستین ها) حدیقه

احبای مقیم خارج از کشور در سفر هائی که بایران می آمدند قسمتی از وقت خویش را برای حضور در مدرسه تابستانه اختصاص می دادند. آقای حقیقی که نظارت بر کلیه امور حدیقه از وظائف ایشان بود صمیمانه صرف وقت نموده و با دقت کامل به کلیه مسائل رسیدگی می نمودند. جوانی از احباء که صاحب عکاسخانه بنام جلوه بود و همه ایشان را بهمین نام می خواندند و می شناختند هر روز آماده عکس بر داری بود و یادگار جالبی برای شرکت کنندگان و خاطره مصور برای ایشان باقی می گذاشت که متأسفانه در یکی از این آمد و شد ها در اثر تصادفی شدید به ملکوت ابهی صعود نمود و از خود خانمی تازه تصدیق و طفلی هنوز بدنیا نیامده باقی گذاشت یادش گرمی و روحش شاد باد.

شبها برنامه های تفریحی و موسیقی و نمایشها بوسیله جوانان موجب سر گرمی و تفریح شرکت کنندگان می گردید.

در دوره های اماءالرحمن تحت اشراف لجنه ملی اماءالرحمن که اختصاصاً نظارت و نضارت آن دوره با شهید عزیز خانم زینوس نعمت (محمودی) بود. دوره هائی پر شور و قابل استفاده و مورد استقبال شایان خانمها در سطح ایران بود. به نگارنده که در اغلب دوره های نو جوانان خانواده ها بالاخص اماءالرحمن زمانی مشخص برای آموزش (آرم نسوان و سرود های دیگر که ترانه ها بیان گر اصول جهان شمول آئین نازنین بهائی از سروده ها و ساخته های نگارنده بود با مناجاتی برای شروع که آهنگین نموده بودم) اختصاص یافته بود.

شروع با مناجاتی گروهی روحانیت خاصی را بوجود می آورد که آیات توسل

آهنگین شده مانند (الهم یا سبوح یا قدوس) و (هل من مفرج غیر الله) و (یا هو یا من هو هو) روحانیت جلسه را تکمیل نمود و سپس آموزش سرودها شروع مگردید و طبق بیان حضرت عبدالبها که (اگر سخنوری پس از اجراء موسیقی مطالب خویش را بیان کند تأثیری عمیق تر دارد) (بمضمون) سپس ساعت افاضه اساتید محترم فرامی رسید.

جلسات بعد از ظهر هم مشمول همین برنامه شروع بود.

ناطقین و استادان محترم عبارت بودند از خانم دکتر طلعت بصری (قبله) عکس شماره ۱۱ جنابان علی اکبر فروتن شماره ۱۲ سلیمانی و فیضی شماره ۱۳ شهید دکتر صادق زاده شماره ۱۴ شهید بخت آور شهید دکتر داودی شماره ۱۵ زیباترین خاطره که برای نگارنده از دوران حدیقه بجای مانده شرکت در آخرین کانونش در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ می باشد که پس از آن به علت آشفته‌گی اوضاع سیاسی و اجتماعی کلیه جلسات و تشکیلات به حال تعطیل و رکود در آمد.

مسافرتین خارجی

عکس شماره ۴ (خانم شیرین یمن) برای شرکت در کنفرانس اماءالرحمن

بنمایندگی خانم های هندوستانی

عکس شماره ۵ (خانم ثریا اغلو) بنمایندگی خانمهای ترکیه

شماره ۶ خادم برازنده امرالله جناب سهیل علائی

شماره ۷ سرکار خانم گلوریا علائی (فیضی) در آخرین سفر خویش بایران

عکس شماره ۸

۱- شهید مجید خانم ژینوس محمودی

۲- دلیله ثابت (طیبی)

۳- خانم اعظم

عکس شماره ۹ دوره اماءالرحمن

عکس شماره ۱۰- دوره نو جوانان

خانم منیژه (نینا) مودت
ادامه مطالب پیشین

یادی از گذشته های خوش

بعدها نامه ای داشتم در شهر کانبرا از یکی از دوستان که این خانم عزیز در در بحبوحه شلوغی شیراز تصدیق کرده و عضویت لجنه هدایت زائرین را در چنین برهه ای از زمان و در بحبوحه خطرها در نهایت شجاعت انجام می - دهد (البته قبل از تخریب بیت مبارک شیراز).

خاطره دیگر از زن و شوهری آمریکائی مهاجر یکی از کشور های دور افتاده آفریقا که پس از زیارت از ارض اقدس در هنگام باز گشت در شیراز به علتی با بحران مالی مواجه می شوند و قادر به پرداخت بهای بلیط بازگشتشان نبودند البته پس از چندی که در منزل ما اقامت داشتند در باره این مشکل با من صحبت کردند. من هم در نهایت خلوص گفتم ما مبلغی از پس اندازمان را به شما امانت می دهیم. هر وقت توانستید آن را به ما پس بدهید زیرا شما ها قلبتان به نور بهاء الله روشن است و می دانم هر وقت این مبلغ برایتان فراهم شد آن را خواهید فرستاد، دو چشمانش مملو از اشک شد گردن بندی که از دانه های طبیعی ذرت (بلال) که در آفریقا احبای یکی از قبایل به او هدیه کرده بودند از گردنش در آورد مرا بغل کرده و بوسید از مال دنیا چیزی ندارم که پاسخگوی محبتت باشد این گردن بند را که برای من از لحاظ معنوی فوق العاده عزیز است به تو می دهم و آن را از گردن خود برداشته به گردنم گذاشت که نشانه قدردانی من و اعتمادی که به ما داری باشد.

به هر حال آنها پس از زیارت به آفریقا برگشته پس از سه هفته تمام امانتی را کامل با یک کارت زیبا پس فرستادند. مستخدمی داشتم بنام زهرا خانم که بسیار زن با خدائی بود و بیشتر مواقع برای زائران منزل ما غذا تهیه می کرد با اینکه مسلمان و معتقد بود ولی صمیمانه ما را دوست می داشت

آن روز میهمانانی داشتیم از زائرین کانادا، خانمی که عضو هیئت معاونت بود. پس از صرف غذا به آشپز خانه رفت و زهرا خانم را بغل کرده بوسید و از محبت ها و زحماتش تشکر کرد پس از رفتن این خانم زهرا خانم در حالی که با گوشه چادر نمازش اشک هایش را پاک می کرد گفت نینا خانم چرا میهمانان که این همه آدم های مهم و سرشناسی هستند (بیچاره او با فهم خود خیال می کرد هر کس که غربی است و از خارج آمده آدم مهمی است دیگر نمی دانست که در دیانت ما فقیر و غنی و هر نژاد و رنگی مساوی هستند) با محبتی مرا بغل کرده و ابداً اهمیتی نمی دهند که من فقط مستخدم منزل شما هستم و مرا مانند عضو خانواده می بینند من هرگز در منازلی که در شیراز کار می کردم با چنین افراد خوب و مهربانی که در منزل شما هستند تماس نداشتم این حتماً به خاطر مرام شماست.

خاطره دیگر تشریف فرمائی ایادی عزیز امر الله جناب الینگا و خانم محترشان است که برای زیارت به مدینه منوره شیراز تشریف آورده بودند. در آن هنگام دخترم دو ساله بود و هرگز فرد سیاهی را ندیده بود جناب الینگا با آن لبان خندان و سیمای جذاب نهال را از روی زمین بلند کرده و بغل کرده و بوسیدندولی دخترم در نهایت شرمندگی من از رنگ سیمایشان ترسیده و فریاد زد و حتی خود جناب الینگا هم مطلب را متوجه شده بودند و من هم بسیار از این موضوع ناراحت شدم ولی آن سیمای ملکوتی و نورانی آنچنان تأثیر عمیقی روی او گذاشت که در آن چند روزه اقامت نمی خواست لحظه ای از بغل جناب الینگا پائین بیاید. زیارت این زن و شوهر از بیت مبارک خاطره ای آنچنان هیجان انگیز دیگر است که زبان بیان قاصر از توصیف آن است.

خانم لیلی کاردان

ترجمه جناب دکتر عنایت الله وثوق

چگونه بهائی شدم

خانم لیلی کاردان (کوریمو) اهل هلسینکی فنلاند می گوید.

من هنوز در دبیرستان بودم (هلسینکی) که برای اولین مرتبه نام بهائی را شنیدم.

در فنلاند محصلین در دوران دبستان موظفند تعلیمات دینی مسیحیت را فراگیرند. در دوره دبیرستان هم یک دوره های مخصوص وجود دارد که مربوط به ادیان مختلف می باشد.

معلم ما هر هفته نماینده ای از ادیان مختلف را به آنجا دعوت می کرد که خوشبختانه یک خانم بهائی از جمله دعوت شدگان در یکی از جلسات بود. محصلین در این ملاقات خیلی تحت تأثیر قرار گرفتند و همگی مایل شدند اطلاعات بیشتری راجع به آئین بهائی داشته باشند.

چند سال بعد موقعی که در کالج بودم (Kings Callage) تصادفاً به یک گرد هم آئی از بهائیان برخورد کردم که خیلی برایم جالب بود. چند کتاب از آن جا گرفتم و مطالعه کردم. وقتی به فنلاند برگشتم به جستجو و تحقیق بیشتر پرداختم و رفتن به جلسات تبلیغ را شروع کردم که خیلی زود بهائی شدم. بعد از بهائی شدنم بایستی شخصاً به کلیسا مراجعه می - کردم و از عضویت در کلیسای لوژان استعفا دهم که البته کسی سؤال نکرد چرا این کار می کنی. والدین و دوستانم هم مرا پشتیبانی کردند و حتی یکی از دوستانم هم بهائی شد.

من راستی خوشبخت بودم در جامعه ای متولد شدم که تنوع، گویائی، و آزادی در عقیده را می پذیرند و تعصبی در عقاید دینی خود ندارند. خانواوه من هم نه تنها تعصبی در این مورد نداشتند بلکه از اینکه می دیدند

افراد تازه بهائی اینقدر مورد محبت و مهربانی اعضا، جامعه هستند خوشحال بودند.

در فنلاند تبلیغ دین آسان نیست چونکه مردم سخت با رسوم و آداب خود پیوند دارند با این همه من هیچ وقت احساس دوری و آزاری از هیچ نفر نکردم بلکه می دیدم بهائیت من مورد احترام است.

آئین جدید من تغییرات بسیاری در زندگی ام به وجود آورده. در سال ۱۹۸۲ چهار سال بعد از تسجیل به عنوان زائر به حیفا رفتم. در آنجا تصادفاً با فرزند کاردان که هم اکنون همسر من می باشد آشنا شدم. فرزند ملیت ایرانی داشت و قبلاً در آمریکا مستقر گردیده بود قبل از پایان دوره زیارت موافقت کردیم با یکدیگر تماس داشته باشیم که نهایتاً از دواج ما در فنلاند صورت گرفت. در سال ۱۹۶۶ با یکدیگر به آمریکا آمدیم و امروز قریب ۲۲ سال است که در نیوجرسی اقامت داریم. دارای سه فرزند می باشیم که در فعالیت های جوانان بهائی شرکت دارند. به نام های نیتا - ناریا و مایکل

**با سپاس از جناب آقای سهیل روشن ضمیر در قبول زحمت
برای تنظیم و تهیه بر چسب های پیام بدیع، برای اشتراک جدید
و یا تغییر آدرس، لطفاً نشانی و شماره تلفن خود را به آدرس
پستی و یا الکترونیکی ذیل ارسال دارید:**

**SOHEIL ROSHAN-ZAMIR
1432 173RD ST. SW
LYNNWOOD, WA 98037
U.S.A.**

SOHEILRZ@YAHOO.COM

تلخیص از مقاله‌مغصل خانم پربوش خوشبین (سمندری)
دختر عموی جناب دکتر مهدی سمندری

از عالم خاک به جهان پاک

شرح زندگانی جناب دکتر مهدی سمندری

پس از صعود جناب دکتر مهدی سمندری فارس امرالله و مشاور قاره ای پیشین در آفریقا که در تاریخ ۴ می ۲۰۰۸ در شهر بوئنا (BUEA) در کشور کامرون آفریقا روی داد این پیام از سوی بیت العدل اعظم الهی در تاریخ ۷ می ۲۰۰۸ در باره ایشان خطاب به محفل ملی کامرون غز نزول یافت:

از خبر صعود جناب دکتر مهدی سمندری، قهرمان شجاع و برجسته امرالهی بسیار متأسف شدیم. وی سالیان دراز بطور خستگی ناپذیری خدمات خود را ساحت امر تقدیم کرد، خدماتی که بابتش از پنجاه سال مهاجرت به کینیا، سومالی، و سر انجام به کامرون همراه بود و همواره با تقدیر و سپاس از آن یاد خواهد شد. در سومالی بود که دکتر سمندری پس از قیام به خدمت همراه با همسرش اورسولا، به رتبه افتخار آمیز فارس حضرت بهاء الله سرافراز گردید.

وی بیش از دو دهه در سمت مشاور قاره، با ایمانی خستگی ناپذیر و روحی سرشار از سرور، که خدماتش را زینت می داد، موفق به تبلیغ نفوس فراوان و گسترش امر بین اقشار گوناگون جامعه در سراسر آن قاره گردید. خدمات برجسته و نمونه او که الهام بخش یاران در بسیاری از نقاط دنیا گردید نمونه ای درخشان از خدمت برای نسل آینده نیز خواهد بود.

به خانواده او از صمیم قلب تسلیت می گوئیم و آنان را به ادعیه صمیمانه خود در عتبه مبارکه برای پیشرفت روح سرشار از سرور او مطمئن می سازیم. توصیه می کنیم که در مشرق الاذکار آفریقا محفل یاد بودی به یاد ایشان

ترتیب داده شود و جامعه بهائی شما (کامرون) نیز ترتیب جلسات مشابهی را در سطح ملی بدهد.

بیت اعدل اعظم

دکتر مهدی سمندری سوّمین فرزند ایادی امرالله و خانم طرازیه میر هادی که به لقب فخراماء مؤمنات در سال ۱۹۱۱ میلادی در قزوین متولد شد. در سن ۹ سالگی عریضه‌ای به حضور حضرت عبدالبهاء عرض نمود و به دریافت این لوح مفتخر گردید:

هو الله

ای طفل صغیر در ملکوت ابهی کبیری زیرا مؤمنی و موفق و این اول دلیل بلوغ است و از درگاه احدیت رجا می نمایم که روز به روز بالغ تر شوی. در مدرسه تأیید تحصیل کن تا استعداد و قوت تبلیغ یابی و علیک البهائ.

عبدالبهاء عباس

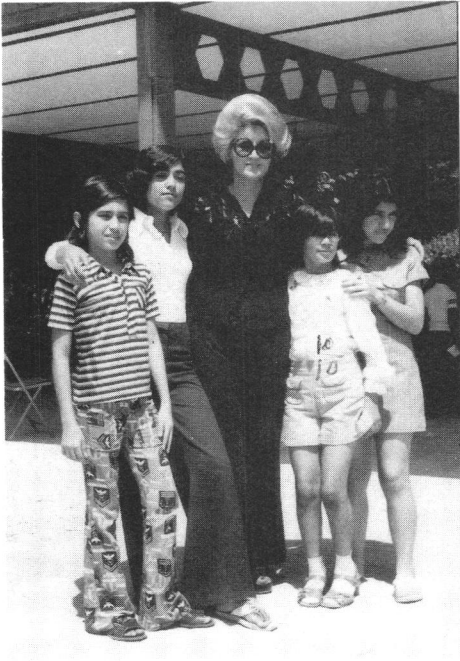
دوران تحصیل را در مدرسه های تأیید و توکل و دولتی در قزوین طی کرد سپس به تبریز رفت و بعد از دو سال برای تحصیل در دانشکده پزشکی به به طهران آمد هم زمان با تحصیل در دانشکده طب به خدمت امر در تشکیلات جوانان پرداخت و از محضر دانشمندان امر حد اکثر استفاده را نمود. پس از اتمام خدمت نظام وظیفه به زنجان مهاجرت نمود با اقدامات متعصبان وزارت بهداشتی او را به شیراز منتقل نمود ولی به علت کسالت شدید مادر از رفتن به شیراز امتناع نمود و در زنجان ابقا گردید پس از چندی برای تکمیل تحصیلات به انگلستان رفت و بطور موقت برای تشکیل محفل به بلفاست در ایرلند شمالی به مهاجرت رفت و مولای حنون آن محفل را به وصف KRY ASSEMBLY توصیف فرمودند. از طرف محفل ملی انگلستان لجنه مخصوص آفریقا تشکیل و دکتر سمندری به عضویت آن انتخاب گردید و در نقشه دو ساله ای که طرح شد امر فرمودند محافل ملی

ملی مصر، سودان، هندوستان و ایران و آمریکا نیز در پیشرفت این نقشه همکاری نمایند که دکتر سمندری به عنوان نماینده ایرانی انتخاب گردید. در اواسط سال ۱۹۵۱ با خانم ارسیولا نیومن فارس امرالله در آفریقا ازدواج نمود و به توصیه حضرت ولی امرالله به آفریقا مهاجرت کرد و تا پایان عمر در سمت مشاور قاره ای به کمک همسر مهر پرور در این قاره به خدمات شایان موفق بود. دکتر سمندری فرزندى نداشت ولی خدمات شایسته او در میدان های امری برای همیشه یادش را و ذکر خیرش را در خاطرها باقی گذاشت و می گذارد. او هم چون سربازی جان برکف در اجرای فرمان در همه وقت حاضر بود و از اجرای اوامر از نثار جان و مال نیز دریغ نداشت. روانش شاد و خدمت های شایسته او و موفقیت شایانش سرمشق همه به خصوص جوانان باشد. در خاتمه یکی از نامه های پدر گرامی به این فرزند شایسته و خلف زیور این مقال می گردد که بهترین درس و سرمشق برای همگان می تواند باشد.

«...دکتر عزیز من، شب و روز شکر نمائید و در بحر نشاط غوطه ور گردید و مستغرق در دریای فرح و انبساط باشید که شب و روز با ذکرش هم دمید و با عشقش به سر می برید. جمیع ملک و آن چه در اوست لایق ذکر نه، الا آن بذكر الله تطمئن القلوب. حمد خدارا که این طورید، هیچ فکری هیچ خیالی ندارید. قلب یک سره متوجه به مالک الملوک است و روح به تمامه مستبشر از ذکر حضرت مکلم طور، فؤاد مستخلص از حب غیر طلعت موجود...»

مهدی جان شکرانه حق را به جا بیاور که خداوند این طور فارغ البالست فرمود تا می توانی در تثبیت قلوب حاضرین به شریعه مقدسه رب العالمین کوشش فرما. این نماز است، این عبادت است، این ابهی خلقت است، این بهترین و نیکو ترین خدمت است....»









PAYAM - I - BADI

VOLUME 26

NOS: 7 - 8

JULAY-AUGUST
2008

با سپاس از جناب آقای سهیل روشن ضمیر در قبول زحمت
برای تنظیم و تهیه برچسب‌های پیام بدیع، برای اشتراک جدید
و یا تغییر آدرس، لطفاً نشانی و شماره تلفن خود را به آدرس
پستی و یا الکترونیکی ذیل ارسال دارید:

SOHEIL ROSHAN-ZAMIR
1432 173RD ST. SW
LYNNWOOD, WA 98037
U.S.A.

SOHEILRZ@YAHOO.COM

پیام بدیع

سال بیست و ششم

سال ۱۶۵ بدیع

۱۳۸۷ شمسی

۲۰۰۸ میلادی

نشانی پیام بدیع

برای ارسال حق اشتراک
نامه ها - مقاله ها - پیشنهادها
و تغییر آدرس پستی مشترکان

PAYAM - I - BADI
P.O. BOX 698
CLIFTON, NJ 07012
U.S.A

حضرت امة البهاء روحیه خانم ابادی
عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر
یکتا در باره علاقه شدید حضرت ولی
امرالله به افزایش هر چه بیشتر
انتشارات مرقوم فرموده اند:

«... نوشتن و نشر کتب و آثار امریه
دائماً مورد علاقه شدید وجود
مبارک بود در این سبیل هر چه
اقدام می فرمودند هرگز خسته نمی
شدند و دائماً حامی این شعبه از
خدمات بودند و آن را همه جا و
همه وقت حمایت می فرمودند ...
چنانکه در حساب هندوستان ملاحظه
کنید در یک سال هزار لیره برای
نشریات مرحمت فرمودند ...»

قابل توجه: حق اشتراک سالیانه برای
امریکا و کانادا ۲۵ دلار امریکائی و دیگر
کشورها ۴۰ دلار امریکائی.
ابتدای هر سال میلادی اشتراک تجدید
می گردد.

مشترکان عزیز پیام بدیع

- ۱ - با پرداخت مرتب حق اشتراک به ادامه حیات و بهبود «پیام بدیع» کمک نموده، خادمان مجله را مرهون عنایت خود فرمایید.
- ۲ - تغییر نشانی را فوری اطلاع فرمایید زیرا پست ارزان Bulk-Mail با تغییر آدرس مجله را به مبدأ برنمی گرداند و به دور می اندازد.

Payam
Payam-i-Badi

-i-

Badi

PAYAM-I-BADI P.O.BOX 698 CLIFTON NJ 07012 U.S.A.